

14 Ibrahim Kashaf Meybodi Ansari

**تفسير كشف الاسرار و عدة الابرار معروف بتفسير
خواجه عبدالله انصاري**

تأليف رشيدالدين الميبدوي (520 هجري)

14 Tafsir Surah Ibrahim

Tafsir kashafulasrar wa uddatulabrar by

Rasheedudin Al-Meybodi (520 Hijri)

هو

121

كشف الأسرار و عِدَّةُ الْأَبْرَارِ
ابوالفضل رشيدالدين الميبدوي
مشهور به تفسير خواجه عبدالله انصاري
تحقيق علي اصغر حكمت
به كوشش: زهرا خالونی

14- سورة ابراهيم- مكية

(1)

آيات 1 الي 8

الرَّحْمَنُ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ
الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ {2}
الَّذِينَ يَسْتَجِبُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا ۚ
أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ {3}
وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ
يَشَاءُ ۚ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ {4}
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ ۚ
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ {5}
وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ
سُوءَ الْعَذَابِ وَيَدَّبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ ۚ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ
{6}
وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ {7}
وَقَالَ مُوسَىٰ إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ {8}
أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ ۚ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا
اللَّهُ ۚ جَاءَهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَّحُوا بِآيَاتِهِمْ فِي أَفْوَهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ
وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ {9}

1 النوبة الاولى

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشايش مهربان.
«الر» منم خدای دانا، می دانم و می بینم، «کِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ» این نامه
ای است که فرو فرستادیم بتو، «لِتُخْرِجَ النَّاسَ» تا بیرون آوری
مردمان را،
«مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» از تاریکیها بروشنایی، «بِإِذْنِ رَبِّهِمْ» بفرمان

خداوند ایشان، «إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ (1)» با راه خداوند توانا، بی همتا، نیکو سزا.

«اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» آن خدای که او راست هر چه در آسمانها و در زمینها، «وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (2)» ویل ناگرویدگان را از عذابی سخت.

«الَّذِينَ يَسْتَحْبُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ» ایشان که می برگزینند بدوستی زندگانی این جهان بر آن جهان، «وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» و بر می گردانند از راه خدای، «وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا» و آن را عیب و کژی می جویند

«أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ (3)» ایشانند که در گمراهی دورند.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ» و نفرستادیم هیچ فرستاده ای،

«إِلَّا لِبَلْسَانٍ قَوْمِهِ» مگر بزبان قوم او،

«لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» تا پیدا کند ایشان را،

«فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ» تا گمراه کند الله او را که خواهد،

«وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» و با راه آرد او را که خواهد، «وَهُوَ الْعَزِيزُ» و

اوست تاونده با هر کاونده و بهیچ هست نماننده، «الْحَكِيمُ (4)» دانا،

راست دانش، راست کار.

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا» و فرستادیم موسی را بسخنان خویش،

«أَنْ أَخْرِجَ قَوْمَكَ» که بیرون آر قوم خویش را،

«مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» از تاریکیها بروشنایی،

«وَذَكَرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ» و یاد کن بر ایشان گذشتههای روزگار خدا،

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ» درین پیغام و در یاد کرد گذشتههای روزگار

پندهاست و نشانها، «لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (5)» هر شکیبایی را سپاس

دار.

«وَأِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ» موسی گفت قوم خویش را،

«ادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ» یاد کنید نیکی الله بر خویشستن،

«إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ» که باز رهاوند شما را از کسان فرعون،

«يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ» می چشاندند و می رسانیدند بشما بد عذاب،

«وَيَذَبْحُونَ أَبْنَاءَكُمْ» و گلو می بریدند پسران شما را،

«وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ» و زنده می‌گذاشتند دختران شما را، «وَفِي ذَلِكَ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ» و در آن شما را آزمایشی بود از خداوند شما، «عَظِيمٌ (6)» بزرگ.

«وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ» آگاهی داد خداوند شما و آگاه کرد، «لَّئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» که اگر شاکر باشید ناچار شما را بیفزایم، «وَلَّيْنِ كَفَرْتُمْ» و اگر ناسپاس بید، «إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (7)» عذاب من سخت است.
«وَقَالَ مُوسَى» و گفت موسی، «إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً» اگر کافر شوید شما و هر که در زمین اند همه، «فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ (8)» الله بی نیاز است، سزای ستایش.

«أَلَمْ يَأْتِكُمْ» نیامد بشما، «نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ» خبر ایشان که پیش از شما بودند «قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ» و ایشان که پس قوم نوح و عاد و ثمود بودند، «لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ» نداند ایشان را مگر خدای، «جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ» بایشان آمد فرستادگان بایشان، پیغامها درست روشن و معجزها نیکو آشکارا، «فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ» دستهای خود بدهنهای خود باز نهادند، «وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ» و گفتند ما کافرانیم بآنچه شما را بآن فرستادند، «وَأِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ» و ما در گمانیم از آنچه ما را می‌خوانید با آن، «مُرِيبٍ» (9) گمانی که دل را می‌شوراند.

النوبة الثانية

این سورة ابراهیم مکی است مگر دو آیت: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا...» تا آخر دو آیت بمدینه فرو آمد در شأن کشتگان بدر، باقی همه بمکه فرو آمد باتفاق مفسران، و جمله سورة پنجاه و دو (52) آیتست و هشتصد و سی و یک (831) کلمه

و سه هزار و چهار صد و سی و چهار (3434) حرف
و باجماع اهل تفسیر درین سوره ناسخ و منسوخ نیست مگر قول عبد
الرحمن بن زید بن اسلم که وی گفت: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ» این
سه کلمه منسوخست بآن آیت که در سوره النحل است: «وَأِنْ تَعَدُّوا
نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ رَحِيمٌ».

و روی ابی بن کعب قال قال رسول الله (صلي الله عليه وسلم): من قرأ
سورة ابراهيم عليه السلام اعطى من الاجر عشر حسنات بعدد من عبد
الاصنام و بعدد من لم يعبدها.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الرَّ» انا لله اعلم و اری، و قد سبق الکلام فيه،
«الر، کتاب» مبتدا و خبر، و قيل کتاب خبر ابتداء محذوف، ای هذا
«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ» یا محمد یعنی القرآن، «لِنُخْرِجَ النَّاسَ» ای انزلناه
لتخرج الناس بدعائك آياهم

- من ظلمات الكفر و الجهالة الى نور الايمان و العلم
- و من الشك الى اليقين
- و من البدعة الى السنة.

الظلمات و النور چون درهم پیوسته باشد در قرآن بر دو وجه آید:

- یکی شب و روز ست چنانکه الله گفت در سورة الانعام: «وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورَ» یعنی الليل و النهار،
- دیگر هر چه از آن آید در قرآن بدان کفر و ایمان خواهد،
ظلمات شرك است و کفر، لآن کفر غیر بین فمثل بالظلمات
و الايمان بین فمثل بالنور.

و هر چه در قرآن آید ظلمات تنها که در نور پیوسته نبود هم بر دو
وجه بود:

- یکی بمعنی احوال چنانکه در سورة الانعام گفت: «قُلْ مَنْ يُنَجِّيْكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ» یعنی من احوال البرّ و البحر،

و در سورة النمل گفت: «أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ»
ای احوال البرّ و البحر،

• دیگر وجه آنست که سه خصلت بهم یعنی سه تاریکی بهم آید
چنانکه در سورة الزمر گفت:

○ «خُلِقَ مِنْ بَعْدِ خُلُقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ» یعنی البطن و
الرحم و المشيمة،

○ و در سورة الانبياء گفت یونس را: «فَنَادَى فِي
الظُّلُمَاتِ» یعنی ظلمة اللیل و ظلمة البحر و ظلمة بطن
الحوت،

○ و در سورة النور گفت: «ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ»
یعنی کافر قلبه مظلّم فی صدر مظلّم فی جسد مظلّم.

... «بِإِذْنِ رَبِّهِمْ» این اذن بمعنی امر است و درین سورة سه جای دیگر
است همه بمعنی امر:

- «مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» ای بامر الله،
- «خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» ای
بامر ربّها،
- و در سورة النساء گفت: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ
بِإِذْنِ اللَّهِ» یعنی بامر الله.

اما آنچه در سورة يونس گفت: «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»
آن بمعنی دستوری و خواستست یعنی: الا ان ياذن الله في ايمانها، و در
سورة البقرة گفت: «وَمَا هُمْ بِضَارِينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» ای الا
ان ياذن الله في ضره، «وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ النِّقْيِ الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ» ای
الله اذن في ذلك، و روا باشد که: «بِإِذْنِ رَبِّهِمْ» باین معنی بود: ای لا
يهتدى مهتداً الا باذن الله و مشيئته و توفيقه،

پس تفسیر نور کرد: «إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» ای الى دين الاسلام
دين الله، «الْعَزِيزِ» المنيع بالنقمة لمن لم يتبع الرسول، «الْحَمِيدِ» ای
الشکور للمحسن القليل من عمله.

«اللَّهُ الَّذِي» برفع خواند مدنی و شامی هم بوصل و هم بوقف بر استیناف و باقی بخفض خوانند علی آنه بدل من الحمید، ای الحمید «اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» ملکا و خلقا و امرا،

«وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ» ویل، واد فی جهنم بسیل من قیح و صدید.

«الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ» ای یختارون و یؤثرون الدنیا علی العقبی و یترکون العمل لها. و قیل الاستحباب طلب المحبة بالتعريض لها،

«وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» هم لازمست و هم متعدی، بر می گردید از راه خدای و دیگران را بر می گردانید،

• اگر لازمست چنانست که: «رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا» ای یعرضون عنک اعراضا الی غیرک و رأیتهم یصدون ای یعرضون و هم مستکبرون،

• و اگر متعدیست چنانست که: «هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» ای منعوکم عن دخوله: (وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا) ای یلتمسون لها زیغا و عیبا.

و قبل یطلبون غیر سبیل القصد و صراط الله هو طریق القصد. و قیل ینتظرون لمحمد (صلي الله عليه وسلم) هلاکا و عوجا، منصوب علی الحال مصدر موضوع فی موضع الحال، تقول بغيت الشيء طلبته و ابغيته ای اعنته.

«أُولَئِكَ» ای الموصوفون،

«فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ» فی خطاء و طریق جائر عن الصواب. «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ» ای بلغة قومه، و اللسان عند العرب هو الكلام.

می گوید هر پیغامبری که بقومی فرستادیم بزبان ایشان و لغت ایشان فرستادیم تا پیغام ما بایشان بآن زبان که دریابند و فهم کنند برسانند و اگر نه بزبان ایشان گویند درنیابند و حجت بر ایشان درست نیاید، اینست که رب العزه گفت: «لَيُبَيِّنَ لَهُمْ» ای لیفهمهم لتقوم علیهم الحجة.

و عن ابي صالح عن ابن عباس قال كان جبرئيل يوحى اليه بالعربية و ينزل هو الى كل نبي بلسان قومه.
و عن عكرمة عن ابن عباس قال ان الله فضل محمدا على اهل السماء و على الانبياء،

قالوا يا بن عباس فكيف فضله على الانبياء؟
فقال ان الله عز و جل قال: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ»
يعنى بلسان قومه و اليهم فحسب، و قال لمحمد: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا» فارسله الى الجن و الانس فقال: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا»، «فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ» بالخذلان عن الايمان، «وَوَيْهْدِي مَنْ يَشَاءُ» بالتوفيق، اى انما وقع الارسال للبيان لا للاضلال و الهداية فان ذلك الى الله عز و جل، «وَوَهُوَ الْعَزِيزُ» الذى لا يمنع مما اراد، «الْحَكِيمُ» فى توفيقه من وفق و خذلانه من خذل.

قال الامام شيخ الاسلام عبد الله الانصارى: فى الآية دليل على ان القرآن نزل بلغة العرب، لان الرسول كان عربيا، و كان اهل الخطاب يومئذ عربا لم يبلغ الخطاب العجم بعد فوجب اذ بلغهم ان يبين لهم بلسانهم المعنى الذى نزل الخطاب عربيا بعينه ليبين للعجم كما بين للعرب، و الدليل على جواز بيان الخطاب بالالسنه كلها لزوم القسم و الدمة به لو حلف القاضى خصما، فقال له قل: بخداى آسمان و زمين، فحلف به لزمته اليمين كما لو حلف، فقال برب السماء و الارض، و لو قال الكافر: خدائى نيست مگر خدائى آسمان و زمين، منعته كما تمنعه الشهادة العربية و لو سأل الحزبى الدمة، فقال: زينهار بخداى، استأمن به كما استأمن بالامان العربى لفظا

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا» اى بالبرهان الذى دل على صحة نبوته نحو إخراج يده بيضاء و كون العصا حية الى سائر آياته التسع،
«أَنْ أُخْرِجَ قَوْمُكَ» اى ارسلناه بان يخرج قومه و هم القبط،
«مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» اى بدعائك الى الايمان و نهيك عن الشرك.

و قيل القوم بنو اسرائيل، فيكون المعنى: اخرج قومك من ذل الاستبعاد الى عز الملكة لان بنى اسرائيل كانوا مؤمنين، «وَذَكَرْهُمْ» اى جدد لهم الذكر و الذكر حصول المعنى للنفس و قد يغيب عنها بالنسيان فيعاد اليها بالتذكير، «بِأَيَّامِ اللَّهِ» هذا وعيد و ايام الله عقوباته و مثلاته فى الاولين، كقوله: «قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ» هى ايضا وعيد و سننه عقوباته و مثلاته فى الاولين.

و قيل «بِأَيَّامِ اللَّهِ» اى بما كان فى ايام الله من النعمة و المحنة فاجتزاء بذكر الايام عنه لانها كانت معلومة عندهم و المعنى عظمهم بنعمه و نقمه اى بالترغيب و الترهيب و الوعد و الوعيد. و عن على (عليه السلام) قال: كان رسول الله (صلي الله عليه وسلم) يخطبنا فيذكرنا بايام الله حتى يعرف ذلك فى وجهه كأنما يذكر قوما يصبّحهم الامر غدوة و عشية و كان اذا كان حديث عهد بجبرئيل لم يتبسم ضاحكا حتى يرتفع عنه.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ» اى فى اهلاك الله الامم الكافرة لعلامات ببطلان ما كانوا عليه، «لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ» اى هى دلالات لمن صبر على الشدة و شكر على النعمة. و قيل دلالات لكل مؤمن لان الصبر و الشكر كفلا الايمان بحكم الخبر: قال النبى (صلي الله عليه وسلم): «الايمان نصفان نصف صبر و نصف شكر» خلافت ميان علما كه صبر به يا شكر و درویش صابر به يا توانگر شاکر، و مذهب بیشتريں علماء شریعت و طریقت آنست كه درویش صابر فاضلتر و در مقامات سالکان صبر از شكر برتر كه صبر حال درویشانست و شكر حال توانگران و اخبار و آثار فراوان دلالت می‌کند بر شرف درویشان و فضل ایشان بر توانگران، من ذلك قول النبى (صلي الله عليه وسلم).

يؤتى باشكر اهل الارض فيجزيه الله تعالى جزاء الشاكرين و يؤتى باصبر اهل الارض فيقال له ا ترضى ان يجزيك كما جزينا هذا الشاكر؟ فيقول نعم يا رب، فيقول الله تعالى: كلا انعمت عليه فشكر و ابتليتك فصبرت لضعف لك الاجر فيعمى اضعاف جزاء الشاكرين، و قد قال تعالى: «إِنَّمَا يُؤْفَى الصَّابِرُونَ أَجْرُهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ».

و عن انس بن مالك قال بعث الفقراء رسولا الى رسول الله (صلي الله عليه وسلم) فقال انى رسول الفقراء اليك. فقال مرحبا بك و بمن جئت من عندهم؟ جئت من عند قوم احبهم، قال: قالوا يا رسول الله انّ الاغنياء ذهبوا بالجنة، يحجّون و لا نقدر عليه و يعتمرون و لا نقدر عليه و اذا مرضوا بعثوا بفضل اموالهم ذخيرة لهم. فقال النبي (صلي الله عليه وسلم) بلّغ عنى الفقراء انّ لمن صبر و احتسب منكم فله ثلث خصال ليست للاغنياء:

- الاولى انّ فى الجنة غرضا ينظر اليها اهل الجنة كما ينظر اهل الارض الى نجوم السماء لا يدخلها الا نبى فقير او شهيد فقير او مؤمن فقير،
- و الثانية يدخل الفقراء الجنة قبل الاغنياء بنصف يوم و هو خمس مائة عام،
- و الثالثة اذا قال الغنى سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر و قال الفقير مثل ذلك لم يلحق الغنى الفقير و ان انفق فيها عشرة آلاف درهم و كذلك اعمال البر كلّها فرجع اليهم، فقالوا رضىنا رضىنا.

و روى انّ النبي (صلي الله عليه وسلم) قال يؤتى بالرجل يوم القيامة فيقول الله: عبدى لم ازو عنك الدنيا لهوانك، زويت عنك لصلاحك و صالح دينك.

قوله: «وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ» اى اعلم قومك يا محمد ما كان من موسى عليه السلام حين قال لبنى اسرائيل «اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ»

- ففرعون داخل فى آله ها هنا
- كما انّ ابراهيم (عليه السلام) داخل فى آله فى خبر التشهد
- و الياس داخل فى آله فى قوله: «سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ»

• و مثله قوله: «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ»،

«وَيَذَّبُحُونَ أَبْنَاءَكُمْ» اثبت الواو ها هنا عطفاً على «يَسْؤُمُونَكُمْ» و حيث لا واو فاتّه بدل عن الاول. قال الفراء العلة الجالبة لهذه الواو انّ الله سبحانه اخبرهم انّهم يعذبون بانواع العذاب بالتذبيح و غير التذبيح و حيث طرح الواو اراد تفسير صفات الذين كانوا يسومونهم، «وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ» اى يدعونهنّ احياء لا يقتلونهنّ. و في الخبر: اقتلوا شيوخ المشركين و استحيوا شرخهم، «وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ». «وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ» مى گوید آگاهى داد خداوند شما، و آگاه کرد «شكرتم» راست و آگاهى «كفرتم» را، و شكر درين موضع توحيدست و ناسپاسى كفر است و تفسير خود در عقب است.

«وَ قَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ» عن عبادتكم، «حَمِيدٌ» يحمده اهل السماوات و الارض حميد باحسانه لمن عبده. و قيل حميد حمد نفسه قبل ان يحمده خلقه. قال النبی (صلي الله عليه وسلم): من اعطى الشكر لم يحرم الزيادة لانّ الله تعالى يقول: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ». و بعث رسول الله (صلي الله عليه وسلم) سرية فقال لئن سلمتم لاشكرنّه فغنموا و سلموا،

فَقَالَ اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ شَكَرًا وَ لَكَ الْمَنُّ فَضلاً

«فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ» تا اينجا سخن موسى است با قوم خویش.

«أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ» مفسران را درين آيت دو قول است:

- يك قول آنست كه اين هم از كلام موسى (عليه السلام) است با قوم خود،
 - و قول ديگر آنست كه اين خطاب با محمد است (صلي الله عليه وسلم) و با امت وى يقول الم تسمعون خبر الذين من قبلكم قوم نوح و عاد و ثمود،
- «وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ» من الامم السالفة،
- «لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ» اى لا يحصى كثرتهم الا الله. هذا دليل على اشتباه الانساب على النسب و لهذا روى عن عبد الله انه قرأ هذه الآية ثم قال كذب النسابون.
- و عن ابن عباس قال: بين عدنان و اسماعيل ثلاثون ابا لا يعرفون، «جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ» بالمعجزات التي ثبتت بها نبوتهم و وجبت اجابتهم ثم لم يؤمنوا و هو قوله «فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ» و فيه قولان:
- احدهما ان الضميرين يعودان الى الكفرة، اى ردّ القوم ايديهم فى افواههم، اى على افواههم غيظا عليهم كقوله: «عَصَوْا عَلَيْكُمْ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ» و هو قول ابن مسعود. قال ابن عباس عجبوا من كلام الله فوضعوا ايديهم على افواههم متفكرين فيه،
 - و قال بعضهم اشاروا اليه بالسكوت و وضعوا اناملهم على شفاههم و قد طبّقوها.
 - و القول الآخر ان الضمير الثانى يعود الى الانبياء اى ردّ القوم ايديهم فى افواه الرسل كى لا يتكلموا بما ارسلوا به و هو قول الحسن و الفراء و اشار الفراء بظهر كفّه الى من يخاطبه مى گوید دستهای خود بدهنهای پیغامبران باز نهادند گفتند مگوئید یعنی که نپذیرفتند پیغام و ایشان را دروغ زن گرفتند همچون کسی که دست بدهن کسی باز نهد و گوید خاموش،
- «وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ» فى هذا الكلام ايجاز فانّ القوم لم يكونوا معترفين برسالة ربهم و المعنى انا كفرنا بما تدعون انكم ارسلتم به، و له فى القرآن نظاير و من ابينها قول قوم صالح فى سورة الاعراف،

«وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا» انتم،
«إِلَيْهِ مُرِيبٌ» موقع في الرّيبة، ارباى اى بالرّيبة، اى بالتهمة.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

- سماع بسم الله يوجب الهيبة و الهيبة تتضمن الفناء و الغيبة،
- سماع الرحمن الرحيم يوجب الحضور و الاوبة و الحضور
- يتضمن البقاء و القرية،
- من اسمعه بسم الله ادهشه فى كشف جلاله و من اسمعه الرحمن
- الرحيم عيشه بلطف جماله و كرم افضاله،
- الله است قادر و قديم مستوجب قدم،
- رحمن است قاهر و عظيم مستحق عظم،
- رحيم است غافر و حلیم سزاء فضل و كرم،
- اى مهيم اكرم و اى مفضل ارحم، اى محتجب بجلال متجلّى
- بكرم، به با قرب تو اندوه است نه با ياد تو غم.
- چشمى كه ترا دید شد از جانی كه ترا یافت شد از
- درد معافا مرگ مسلم

- كار آنست كه تو در گرفتى،
- راه آنست كه تو نمودى،
- قسمت آنست كه تو كردى پيش از لوح و پيش از قلم،
- قضا قضاء تو
- و خواست خواست تو
- و حكم حكم تو،
- حكم ديگران همه ميل است و ستم:
- قضى الله امرا و جف القلم و فيما قضى ربنا ما ظلم

- الله است آفریدگار جهانیان،
- رحمن است روزی گمار همگان،
- رحیم است آمرزگار مؤمنان،
- الله است آفریننده بی نظیر،
- رحمن است پروراننده و دست گیر،
- رحیم است آمرزنده و عذر پذیر،
- هر چند که خردبین است عظیم و بزرگوار است،
- هر چند که سخت گیر است فرا گذار و آسان گذارست،
- در صفت عزّت وی هم نور و هم نار است،
- بنار عزّت قومی را می‌گذازد،
- بنور عزّت قومی را می‌نوزاد،
- آن سوخته را بعدل خود در ظلمات کفر می‌دارد،
- و آن نواخته را بفضل خود بدعوت مصطفی (صلي الله عليه وسلم) و بنور قرآن راه می‌نماید
- و از تاریکی بیگانگی به روشنایی آشنایی می‌آرد،
- اینست که ربّ العالمین گفت: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ»
- ای محمد این چراغ قرآن که در دست تو است افروزنده آن مائیم، راهبر بوی آن کس بود که ما خواهیم.
- بزرگان دین گفتند نشان راه بردن بوی پنج چیز است:
- اوّل آنک حق او را قبول کند چنانک گفت عزّ جلاله: «فَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ».
- دیگر آنک او را دست گیرد: «لَوْ لَا أَنْ تَدَارَكُهُ»
- سوم دل وی در خود بندد: «وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ»،
- چهارم برق دوستی در دل وی تابد: «رَأَى كُوكَبًا»
- پنجم جان وی را بوی وصال دماند: «وَالصُّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ»،
- و اصل این همه عنایت ازلیست،

• چون عنایت بود طاعت سبب مثویت بود و معصیت سبب مغفرت،

• و اگر عنایت نبود طاعت سبب ندامت بود. و معصیت سبب شقاوت.

«اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»

قال الواسطی: الكون كلّه له فمن طلب الكون فأنّه المكون و من طلب الحقّ فوجده سخر له الكون بما فيه.

هر که خویشان را فا مکنون داد و دل خود فا صحبت وی پرداخت، کاینات و حادثات یکسر فا خدمت وی پرداخت، می‌گوید عبدی هفت آسمان و هفت زمین و هر چه در آن است ملک و ملک ماست، همه بنده و رهی ماست، اگر وفای عهد ما را میان بندی و چاکر وار سر در ربه طاعت آری همه را حلقه چاکری تو در گوش کنیم و مسخر تو گردانیم، و اگر سر از چنبر فرمان بگردانی یا دل خود فاصحبت غیری پردازی همه را بخصمی تو بر پای کنیم و قدمگاه تو بر تو زندان کنیم.

سلیمان پیغامبر با چندان مرتبت و منزلت روزی بر تخت مملکت نشسته بود شاد روان دولت گسترانیده، جن و انس و طیور صفها کشیده، تاج رسالت بر فرق نبوت نهاده، بخاطرش بگذشت که امروز هیچ کس را گذشت از پسر داود روا بود که این منزلت و رفعت او را عطا دهند؟

در حال باد را فرمودند تا آن رداء وی از فرق سر او در کشید و بر خاک انداخت، سلیمان روی در هم کشید از سر سطوت خویش باد را گفت: ”رَدّی علی ردائی“، باد جواب داد که ”رَدّ علیک قلبک ای سلیمان.“ تو دل خود بخود باز آر تا ما رداء تو بتو باز آریم.

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»، یا محمد ما موسی کلیم را همان فرمودیم که ترا می‌فرمائیم، همه را گفتیم

- چراغ دعوت بیفروزی
 - و خلق را از ظلمات شک با نور یقین خوانید
 - و از تاریکی جهل بروشنایی علم آید،
 - تدبیر خود بگذارید،
 - تقدیر حق بینید،
 - بدعت منهد و میسندید
 - طریقت سنت و جماعت سپرید،
- «وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ» هی الايام التي كان العبد فيها في كتم العدم و الحق
يقول بقوله الازلي عبادي، ای محمد با يادشان ده آن روزگار که شما
نبودید و من شما را بودم، بی شما من کار شما بساختم و عقد دوستی
ببستم و رحمت از بهر شما بر خود نبشتم:
«كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»
این آن رمزست که پیر طریقت در مناجات گفت:
- ”الهی آن روز کجا باز یابم که تو مرا بودی و من نبودم تا با آن روز
نرسم میان آتش و دودم، و اگر بدو گیتی آن روز را باز یابم بر سودم،
و ربود تو خود را دریابم به نبود خود خشنودم، الهی من کجا بودم که
تو مرا خواندی، من نه منم که تو مرا ماندی، الهی مران کسی را که
خود خواندی، ظاهر مکن جرمی که خود پوشیدی، الهی خود بر
گرفتی و کسی نگفت که بردار، اکنون که برگرفتی بمگذار و در سایه
لطف خود میدار و جز بفضل و رحمت خود مسپار.“
«وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»
- ای لئن شکرتم الاسلام لازیدنکم الایمان،
 - و لئن شکرتم الایمان لازیدنکم الاحسان،
 - و لئن شکرتم الاحسان لازیدنکم المعرفة،
 - و لئن شکرتم المعرفة لازیدنکم الوصلة،
 - و لئن شکرتم الوصلة لازیدنکم المشاهدة،
 - و لئن شکرتم ما خولناکم من عطائی لازیدنکم ما وعدناکم من لقای.

و روى ان داود (عليه السلام) قال: يا ربّ كيف اشكرك و شكرى لك
تجديد منّة منك على، فقال يا داود الان شكرتني

(2) 10 الي 22

- قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِى اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخْرِجَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ
- {10} يَعْْبُدُ آبَاؤُنَا فَاتُّونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ
- قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنَّ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۖ وَمَا
- {11} كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۚ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ
- وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا ۚ وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا ۖ وَعَلَى اللَّهِ
- {12} فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ
- وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا ۚ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ
- {13} رَبُّهُمْ أَنَّهُ لَا يَهْلِكُ الظَّالِمِينَ
- {14} وَلَنُصَبِّحَنَّكُمْ مِنَ الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ ۚ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ
- {15} وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ
- {16} مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ
- يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ ۚ وَمِنْ وَرَائِهِ
- {17} عَذَابٌ غَلِيظٌ
- مِثْلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ ۖ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ ۚ لَا يَقْدِرُونَ
- {18} مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ۚ ذَلِكَ هُوَ الصَّلَالُ الْبَعِيدُ
- أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ ۚ إِنَّ يَسَاءَ يَذُنُّكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ
- {19}
- {20} وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ
- وَبَرَّزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا
- مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ۚ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهْدَيْنَاكُمْ ۖ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُ عَنَّا أَمْ صَبَرْنَا مَا
- {21} لَنَا مِنْ مَجِيبٍ
- وَقَالَ الشُّبُهَاتُ لِمَ أَفْضَى الْأَمْرُ إِنْ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ ۖ وَوَعَدُكُمْ فَأَخْلَفُكُمْ ۚ وَمَا كَانَ
- لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي ۚ فَلَا تُلْهُمُونِي ۚ وَلَوْ مَوَا أَنْفُسَكُمْ ۚ مَا أَنَا
- بِمُصْرِحِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِحِي ۚ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ ۚ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ
- {22} عَذَابٌ أَلِيمٌ

2 النوبة الاولى

قوله تعالى: «قَالَتْ رُسُلُهُمْ» رسولان ایشان گفتند، «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ» در الله نیز گمانی است؟، «فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» کردگار و آفریدگار آسمان و زمین، «يَذْعَبُونَكُمْ» می خواند شما را، «لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ» تا بپامزد شما را گناهان شما، «وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى» و با پس دارد شما را تا هنگامی نام زد کرده، «قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا» گفتند که نیستید شما مگر مردمانی همچون ما، «ثُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا» می خواهید که برگردانید ما را، «عَمَّا كَانِ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا» از پرستش آنچه پدران ما پرستیدند، «فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (10)» بیارید بما حتی روشن.

«قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ» فرا ایشان گفت رسولان ایشان، «إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ» نیستیم ما مگر مردمانی همچون شما، «وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» لکن سپاس نهد الله بر هر که خواهد از بندگان خویش، «وَمَا كَانُوا لَنَا» و نیست ما را، «أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» که بشما حتی آریم مگر بفرمان الله «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (11)» و ایدون بادا که گرویدگان توکل و پستی داری بر خدای دارند. «وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ» و چرا که ما پستی نداریم و توکل نکنیم بر الله، «وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا» و اوست که راه نمود ما را براههای راست ما، «وَلَنَصْبِرَنَّ» و بر آنیم که شکیبایی کنیم، «عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا» بر آن رنجا که شما می نمائید ما را، «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (12)» و ایدون بادا که بر خدای توکل دارند متوکلان.

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ» کافران گفتند رسولان خویش را، «لَتُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا» که بیرون کنیم شما را از زمین خویش، «أَوْ لَنَعُودَنَّ فِي مِلَّتِنَا» یا باز گردید و در کیش ما آئید، «فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ» پیغام داد خداوند ایشان بایشان «لَتُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ (13)» که ما خود آن ستمکاران را هلاک کنیم.

«وَلَنُصْلِيَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ» و شما را در زمین نشانیم پس ایشان

«ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي» این پاداش آن کس راست که گرویده است برستاخیز و ایستادن شمار را، «وَوَخَفَ وَعِيدَ (14)» و ببیم است از وعید من.

«وَوَسْتَفْتَحُوا» و عذاب خواستند گفتند که میان ما و میان رسولان کار برگزار و بر گشای، «وَوَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِي (15)» و نومید ماند هر گردن کشی شوخ.

«مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ» دوزخ پیش او فا، «وَوَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ (16)» و می‌آشامانند او را از آبی زردابه و قیح «يَتَجَرَّعُهُ» در دهن می‌کشد آن را، «وَوَلَا يَكَاذُ يُسِيغُهُ» و نمی‌تواند که روان فرو برد آن را، «وَوَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ» و می‌رسد باو درد مرگ از هر جای، «وَوَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ» و آنکه مردنی نه، «وَوَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ (17)» و پیش او فا باز عذابی سخت‌تر از آن و سترتر از آن.

«مِثْلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ» مثل کردار ایشان که بخداوند خویش کافر شدند، «كِرَامٍ أَشَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ» چون خاکستری خشك که باد در آن زور گرفت، «فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ» در روزی سخت باد، «لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ» باد شاه نشوند و درنیابند از آن کردگار که کردند بر هیچیز، «ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ (18)» آنست آن گمراهی و تباهی دور.

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ» نمی‌بینی که الله بیافرید هفت آسمان و هفت زمین بیکتایی و توانایی، «إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ» اگر خواهد ببرد شما را، «وَوَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (19)» و آفریده‌ای آرد نو.

«وَوَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ (20)» و آن بر الله نه سخت است نه دشوار.

«وَوَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا» و بیرون آیند خوانندگان الله همه بیکبار، «فَقَالَ الصُّعْفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا» پس روان گویند گردن گردن‌کشان را، «إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا» که ما شما را پس روان بودیم «فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» امروز ما را بکار آید و از عذاب ما چیزی بردارید، «قَالُوا» گویند، «لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ» اگر الله ما را راه

نمودی ما هم شما را راه نمودیمی «سَوَاءٌ عَلَيْنَا» یکسانست بر ما، «أَجَزْنَا أَمْ صَبَرْنَا» خروش کنیم یا شکیبایی کنیم، «ما لَنَا مِنْ مَحِيصٍ (21)» ما را دوری یافت نیست از عذاب و نه رستن. «وَقَالَ الشَّيْطَانُ» و دیو گوید، «لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ» آن گه که کار شمار برگزارد آید، «إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ» خدای شما را وعده داد و وعده‌ای درست راست، «وَوَعَدْتُكُمْ» و من شما را وعده دادم «فَأَخْلَفْتُكُمْ» و آنچه گفتم نکردم، «وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ» و مرا بر شما دست رسی نبود و توانی، «إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ» مگر آنک خواندم شما را، «فَاسْتَجَبْتُمْ لِي» و پاسخ کردید مرا، «فَلَا تُلْهُمُونِي» مرا مه نکوهید، «وَوَلُّمُوا أَنْفُسَكُمْ» خویشتن را نکوهید، «مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ» نه من فریاد رس شما، «وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي» و نه شما فریاد رس من، «إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ» که من کافر بودم بآنچه شما انباز گرفتید مرا در آن پیش، «إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (22)» کافران را فردا عذابی درد نمای است.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ» یعنی اُ فی توحید الله شك، این آیت جواب کافرانست که می‌گفتند: «إِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ» و استفهام بمعنی انکارست ای لا تشکوا فی وجود الله و وحدانیته سبحانه فقد دلّ علی توحیده و وجوده و قدرته خلق السماوات و الارض.

ابتدا می‌گوید در هستی و یکتایی و بی‌همتایی الله در گمان مباشید و یقین دانید که اوست یگانه خداوند بی‌نظیر و بی‌مانند، آفریدگار آسمان و زمین، چون می‌دانید بی‌گمان که آفریدگار کائنات اوست، پس بی‌گمان بدانید که معبود و خداوند اوست، «يَدْعُوكُمْ» الی الایمان و طاعة الرسل ببعثه ایانا الیکم «لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ» اذا آمنتم به، من زیادتست یعنی لیغفر لکم ذنوبکم، و روا باشد که من تبعیض باشد یعنی ما سلف من ذنوبکم، «وَوُيُخَرِّكُمُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» ای الی منتهی آجالکم الذی سمی لکم فلا یأخذکم بالعذاب و الهلاک کما اخذ به من کفر

قبلکم، «قالوا» ای القوم، «إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا» فی الصورة و الهیئة و لستم بملائكة تحبون صَدَنَّا عن عبادة الاصنام الّتی کان یعبدھا آبائنا «فَأَتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ» حجة واضحة یتیقن بها اتکم محقون فی دعواکم. «قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ» صدقتم فی قولکم انا بشر مثلكم و لكن من الله علينا بالنبوة و الرسالة و كما من علينا: «يَمُنُّ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»، «وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ» این جواب ایشانست که گفتند: «فَأَتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ».

اقتراح آیات کردند بیرون از آن معجزها که با ایشان بود و نمودند، «وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ» ای لا یتاتی لنا ان نأتیکم بالحجة الّتی طلبتموها، «إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» ای بامر الله لنا بذلك، «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» من کان یرید اتباع الحق اذ اقام الدلیل فانه یتوکل علی الله و یرضی بما یعطیه و لا یعاند باقتراح الآیات.

«وَمَا لَنَا إِلَّا أَنْ نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ» ای لا عذر لنا ان ترکنا التوکل علیه، «وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا» ارشدنا للایمان و رزقنا النبوة، «وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آدَبْتُمُونَا» جواب قسم مضمّر حلفوا علی الصبر علی اذاهم و ان لا یمسکوا عن دعائهم، «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» یرید فی صبرنا علی اذاکم، و التوکل علی الله تفویض الامر الیه و التسلیم له.

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا» ای حلف الکافرون و قالوا لنخرجکم و من آمن معکم من بین اظهرنا و من بلادنا، «أَوْ لَنَعُودَنَّ فِيْ مِلَّتِنَا» ای الا ان ترجعوا عن دعوتکم هذه و تعودوا الی عبادة الاصنام و لم تکن الرّسل علی ملّتهم قطّ حتّی يعودوا فیها و قد مضی هذا فی الاعراف، «فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ» ای كما حلف الکفار علی اخراج الرّسل و المؤمنین من بلادهم الا ان يعودوا الی دینهم کذلک اقسام الله عزّ و جلّ و اوحی به الی الرّسل انه یهلك الکافرین و یورثهم دیارهم و اموالهم فانجز وعده فذلک قوله: «وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ» ای ذلک الاهلاک و الاسکان، «لِمَنْ خَافَ مَقَامِي» ای مقامه بین یدی للحساب فاضاف مقام العبد الی نفسه لانه یقیمه فیها كما تقول ندمت علی ضربک ای ضربی ایّک و سررت برویتک ای برویتی ایّک، و قد قال الله سبحانه: «وَلَنَجْعَلَنَّ رِزْقَكُمْ» ای رزقی ایّاکم. و گفته اند

این خوف بمعنی علم است کقوله: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ» ای علمتم. جای دیگر گفت: «فَحَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا» ای علمنا، فعلی هذا المعنى: «ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي» ای ذلك لمن علم و صدق بالمقام بین یدى و صدق و عیدی. و قيل معناه ذلك لمن علم قیامی علیه و حفظی اسبابه، من قوله: «أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ» «وَوَخَّافٌ وَعِیدٌ» ای ما او عدت من العذاب.

«وَوَسْتَفْتَحُوا» قومی گفتند این ضمیر کافران است و استفتاح ایشان عذاب خواستن است که می گفتند: «فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ عَجَلًا لَنَا قِطْنًا اُنْتَبَا بِمَا تَعْدُنَا اُنْتَبَا بِعَذَابِ اَلِیْمٍ». قومی گفتند ضمیر پیغامبران است و استفتاح ایشان فتح خواستن است و نصرت بر کافران، و ربّ العزّه اجابت کرد و پیغامبران را و مسلمانان را بر کافران نصرت داد چنانک گفت: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا كَانْ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ». «وَوَخَّابٌ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِیدٌ» ای خاب ما اراد و لم یدرك ما تمنی، و الجبّار العالی المتكبر علی الله و هو صفة ذمّ فی المخلوقین و هو الذی لا یری لاحد علیه حقّ، تقول اجبر فهو جبّار و مثله ادرك فهو درّاك و هو قليل، و الله عزّ و جلّ جبار جبر العباد علی ما اری و قد سبق شرحه، و العنید المعاند المجانب للحقّ الذی یأبى ان یقول لا اله الا الله. یقال عند عنادا ای عدل عن القصد و عرق عاند لا یرقی دمه کانه خرج عن المعتاد.

قال ابن عباس كانت الرّسل و المؤمنون يستضعفهم قومهم و یقهرونهم و یكذبونهم و یدعونهم الی ان یعودوا فی ملتهم فابی الله لرسله و المؤمنین ان یعودوا فی ملة الكفر فامرهم ان یتوكلوا علی الله و امرهم ان یستفتحوا علی الجبابرة و وعدهم ان یسكنهم الارض من بعدهم فانجز الله لهم ما وعدهم، و استفتحوا کما امرهم الله ان یستفتحوا، «وَوَخَّابٌ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِیدٌ» روى ابو سعید الخدری قال قال رسول الله (صلي الله علیه وسلم): یسير عنق من جهنم یوم القیامة فیقول ائی امرت بثلث. بکلّ جبّار عنید، و من جعل مع الله الها آخر و من قتل نفسا بغير نفس. و فی روایة اخرى وکلّت بثلث: بکلّ جبار عنید، و بکلّ من دعا مع الله الها آخر. و بالمصورین.

قوله: «مَنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ» ای امامه و قدامه جهنّم فهو یردّها كما یقال: الموت من ورائك. و قيل من ورائه ای من وراء حیاته یعنی بعد موته جهنّم و الاصل فيه ان کلّ من واری عنک شیئاً من خلف او قدّام فهو وراک و قيل من وراء ما هو فيه جهنّم ای تتلوه كما تقول للرّجل من وراء هذا ما تحبّ ای يتلوه، «وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ» فالصدید بدل من الماء و ليس صفة له، ای یسقى الصّدید مکان الماء کأنّه قال: «جعل ماءه صديداً» و سمّی ماء لمیعه، كما قيل للمنى ماء و للدّمع ماء و ليسا بالماء و يجوز ان یكون علی التّشبيه ای یسقى ماء کأنّه صديد، و هو ما یسيل من الجرح مختلطاً بالدمّ و القيح. قال قتادة هو ما یخرج من جلد الکافر و لحمه. و قال الربیع بن انس هو غسالة اهل النّار و ذلك من فروج الزّناة و جاز ان یكون الصّدید وصفا للماء فیكون المعنى من ماء صديد، یصدّ عن شربه لکراهة مذاقه.

«يَتَجَرَّعُهُ» یتحسّاه و یشربه جرعة جرعة لمرارته و حرارته، «و لَا يَكَادُ يُسَبِّغُهُ» ای یسبغه بعد ابطاء، تقول ساغ الشراب یسوغ سوغاً اذا جاز الحلق و وصل الى الجوف، و قيل لا یسوغ فی حلقة بل یغصّ به فیطول به عذابه.

روی ابو امامة قال النبی (صلي الله علیه وسلم) یقرّب الیه فیترّكه فاذا ادنى منه شوی وجهه و وقعت فروة رأسه فاذا شربه قطع امعائه حتّى یخرج من دبره.

یقول الله عزّ و جل: «وَسُقُوا مَاءً حَمِيماً فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ» و قال: «يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ».

و قال ابن عباس فی جهنّم اودية تجری فی تلك الاودية صديد اهل النّار قیحهم و دماؤهم فیسقون من ذلك الصّدید. ریه انتن من کلّ قدره، «و يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ» من بدنه حتّى من اطراف شعره میگوید از هر مقدار رستنگاه موی دردی می بیند که از چنان درد زنده میرد و او از آن نمیرد. قال ابن جریح یعلق نفسه عند حنجرته فلا تخرج من فيه فیموت و لا ترجع الی مکانها من جوفه فتنفعه الحیاة، نظیره قوله: «لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى»، «وَمَنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ» ای و من بعد ذلك حبس الانفاس و دوام العذاب و الخلود فی النّار، نظیره قوله: «زِدْنَاهُمْ

عَذَاباً فَوْقَ الْعَذَابِ».

«مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا» فيه تقديم و تأخير، تقديره مثل اعمال الذين كفروا، كقوله: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» اى احسن خلق كل شىء، «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ» يعنى ترى وجوه الذين كذبوا على الله مسودة، و قيل فيه اضمار اى فيما انزل الله «مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ» ثم ابتداء فقال: «أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٌ» و قيل المثل زيادة و تقديره: الذين كفروا برّبهم اعمالهم كرماد اشتدّت به الرّيح. و فى قراءة نافع: اشتدّت به الرّياح، «فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ» وصف اليوم بالمعصوف و هو من صفة الرّيح لأنّ الرّيح تكون فيه كما يقال يوم بارد و حارّ لأنّ البرد و الحرّ يكونان فيه و كذلك يقال نهاره صائم و ليلة قائم اى هو صائم و قائم فيه، فكذلك يوم عاصف اى ريحه عاصفة، «لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ» فيه قولان: احدهما هى اعمالهم التي كسبوها من الخيرات كالصدقات و صلة الرّحم و بناء القناطير و ساير ابواب البرّ لأنّ الكفر محبط، و الثّاني هى اعمالهم التي عملوها للالصنام، و معنى الآية أنّ اعمال الكفّار تصير هباء منثورا فتبطل بطلان رماد حصل فى عراء هبّت به الرّياح فبددته و مزّقته فصيّرته بحيث لا يرى و لا ينتفع به، «ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ» اى ما وصفنا هو الضلال عن القصد البعيد عن الرّشاد. و قيل ذلك هو الخسران الكبير ضلال اعمالهم و ذهابها.

«أَلَمْ تَرَ» اى الم تعلم، «أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ» اى قل لكل واحد منهم، و قيل الخطاب للنبي و المراد به غيره. قرأ حمزة و على: «خالق السماوات و الارض» بالاضافة و المعنى فيهما سواء، «بِالْحَقِّ» اى بقوله الحقّ: كن كما قال، «وَيَوْمَ يَقُولُ كُلُّنَّ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ». و قيل بالحقّ اى لم يخلقهما باطلا و انما خلقهما لامر عظيم، «إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ» عن الارض، «وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ» سواكم، و قيل هو خطاب لاهل مكّة اى ان يشأ يمتكم و يخلق غيركم من هو امثل و اطوع له منكم.

«وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ» ممتنع بل سهل عليه يسير و معنى الآية أنّ من قدر على خلق السماوات و الارض لا يصعب عليه اعادة من كان

حیا ففنی.

«وَبَرُّوْا» ای ظهورها من قبورهم فصاروا الى البراز من الارض و البراز الصحراء لظهورها هذا كقوله عز و جل: «يَوْمَهم بَارِزُونَ»، «لِلَّهِ» یعنی لدعوة الله اياهم من قبورهم، كقوله: «لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ يَوْمَ يَدْعُوْكُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ». برزوا بلفظ ماضی گفت و معنی مستقبل است که این بروز بعد از فناء دنیا خواهد بود بقیامت می گوید خلق بزمین محشر بهم آیند و تابع و متبوع بر هم رسند، «فَقَالَ الضُّعَفَاءُ» جمع ضعیف ای ضعیف الرأى و التدبیر و هم السَّفَلَةُ و التَّابِعُونَ، «لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا» یعنی الَّذِينَ طَلَبُوا الْكِبْرَ و الْكِبَرُ رَفَعَ النَّفْسَ فَوْقَ الْقَدْرِ و هم الرُّؤَسَاءُ و السَّادَةُ الْمُتَبِعُونَ، پس از آنک تابع و متبوع اهل ضلالت بعداب رسیدند، پس روان و کمینان با مهتران و پیش روان خود گویند: «إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا» جمع تابع مثل حارس و حرس و راصد و رصد و نافر و نفر، «فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنَوْنَ عَنَّا» ای هل تقدرُونَ ان تدفعُوا عَنَّا شَيْئًا مِّمَّا نَحْنُ فِيهِ بِصَرْفِهِ عَنَّا او بحمله و ان قلّ گویند ما پس روی شما کردیم و فرمان شما بردیم هیچ توانید که امروز ازین عذاب که بر ماست چیزی بگردانید و بکاهید از ما یا خود بردارید؟! آن مستکبران و پیش روان جواب دهند: «لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ» ای اخترنا لكم ما اخترناه لانفسنا و كُنَّا حَسْبِنَا اِنَّا رَاشِدُونَ مَرشِدُونَ و لكن ضللنا فاضللناكم گویند ما شما را آن نمودیم که خود داشتیم و آن فرمودیم که خود کردیم، پنداشتیم که خود راه بریم و شما را راه نمائیم، ندانستیم که خود بی راه بودیم و شما را بی راه کردیم، اگر الله ما را راه صواب نمودی ما نیز راه صواب بشما نمودیمی تا هم ما را از عذاب نجات بودی و هم شما را، آن گه در میان آتش و عذاب با یکدیگر گویند راه ما آنست که صبر کنیم مگر فرج آید که در دنیا هر که صبر کرد فرج دید، پانصد سال در آن عذاب صبر کنند و ایشان را صبر بکار نیاید و سود ندارد، آن گه جزع در گیرند و گویند جزع کنیم مگر بر ما رحمت کنند، پانصد سال جزع همی کنند و کس را بر ایشان رحمت نیاید، آن گه نومید شوند و گویند: «سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُ عَنَّا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَّحِيصٍ» مهرب و معدل عن العذاب و الحیص العدول علی جهة

الفرار، يقال وقع فلان في حيص بيص اذا وقع فيما لا يقدر ان يتخلص منه.

«وَقَالَ الشَّيْطَانُ» یعنی ابلیس، «لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ» فرغ من الامر ای من الحساب و دخل اهل الجنة الجنة و اهل النار النار، چون کار خلق در قیامت بر گزارده آید و فصل و قضا تمام شود، بهشتیان بهشت فرو آمده و دوزخیان باتش رسیده، کافران روی بابلیس نهند و او را سرزنش کنند که تو ما را باین روز بد افکندی که در دنیا ما را راه کژ نمودی، آن گه ابلیس را در میان آتش منبری نهند بآن منبر بر شود و ایشان را جواب دهد، گوید یا اهل النار: «إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ» ای دوزخیان بدانید که الله شما را در دنیا وعده ای داد که این روز رستاخیز و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب بودنی است، آن وعده ای بود راست و درست الله وعده خود راست کرد و سزای هر کس داد، «وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ» و من شما را وعده ای دروغ دادم که رستاخیز و بهشت و دوزخ نخواهد بود و شما را گفتم که در کفر و معصیت نجاتست، آنچ گفتم باطل بود و آنچ وعده دادم خلاف آن بود، «وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ» این سلطان بمعنی ملك است و قهر یعنی ما کان لی علیکم من ملك فاقهر کم علی الشّرك، هم چنان که در سورة الصافات گفت: «وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ» ای من ملك فنقهر کم علی الشّرك، بیرون ازین در همه قرآن سلطان بمعنی حجتست و برهان.

ابلیس گوید مرا بر شما دست رسی و توانی نبود بآنچ شما را فرمودم و بر آن خواندم و نه شما را بقهر و غلبه بر آن داشتم که مرا خود آن قهر و غلبه و امکان نبود، بیش از آن نیست که شما را دعوتی کردم و وسوسه ای انگیختم و شما دعوت من پاسخ کردید و باجابت مسارعت نمودید، «إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ» استثناء منقطع ای لکن دعوتکم بالوساوس، «فَاسْتَجَبْتُمْ لِي» اسرعتم اجابتی، «فَلَا تَلُومُونِي وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ» اذ تبعتمونی لا بحجة و برهان و لا تسلط و غلبة مرا ملامت مکنید ملامت خود کنید و گناه سوی خود نهید که دعوت من بی حجتی و برهانی اجابت کردید بعد از آن که عداوت من با خود شناخته بودید، و ربّ

العزّه با شما گفته: «لَا يَفْتَنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ»، «مَا أَنَا بِمُصْرَخِيكُمْ» فخرجكم من النار، «وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرَخِي» فتخرجوني منها، امروز نه من شما را بکار آیم نه شما مرا بکار آید، نه من شما را فریاد رس و نه شما مرا فریاد رس. جای دیگر گفت: «فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقِذُونَ» ای لا مغیث لهم و لا غیاث، ایشان را خود فریاد رس نیست در آتش و رستگاری نیست از آتش. جای دیگر گفت: «وَهُمْ يَصْطَرِّخُونَ فِيهَا»، فریاد همی خوانند و کس ایشان را فریاد نرسد.

... «وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرَخِي» بکسر الیاء قرأه حمزة، و قرأ الباقون بفتح الیاء، و وجه الکسر أنّ الأصل مصرخینی فذهبت النون لاجل الإضافة و ادغمت یاء الجماعة فی یاء الإضافة و حرّکت بالكسر لالتقاء الساکنین و من فتحها ردّ الى حرکتها التي كانت له و هي اخفّ الحركات، قوله: «إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ» ای یاشر اکم ایای مع الله سبحانه فی الطاعة، ای جددت ان اکون شریکا لله فیما اشرکتُمونی فیهِ من طاعتکم ایای فی الدنیا و تبرأت من ذلك هذا کقوله: «وَوَيْلٌ لِّلْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بَشِرْكُمْ». و قيل معناه اتّی کفرت قبلکم بما اشرکتُمونی من بعد، فَإِنَّ كُفْرَ ابْلِيسَ قَبْلَ كُفْرِهِمْ، «إِنَّ الظَّالِمِينَ» ای الکافِرین، «لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» یحتمل انه من تمام کلام ابليس و یحتمل الاستیناف.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَ فِي اللَّهِ شَكٌّ» كيف يشكّ فی توحیده من لا يتصرّف الا بتصریفه و تدبیره، بل كيف يبسر جلال قدره الا من كحله بنور برّه و لطفه. تا سرمه عنایت بمیل هدايت در دیده تو نکشد، آیات و روایات قدرت او نبینی و عجایب و بدایع فطرت او شناسی، تعجّب همی کردند رسولان که خود در آفرینش کسی باشد که در وحدانیت و فردانیت خداوند ذو الجلال بگمان بود، پس از آن آنک کلّیات و جزئیات در کون و کائنات همه دلیست و گواه بر یکتایی و بی همتایی او:

مرد باید که بوی تاند و رنه عالم پر از نسیم
صباست برد

لكن زهر افعى چون مستولى گردد بر جان بيچاره‌اى هزار خروار ترياق سود نكند، من اسقطته السّوابق لم تنعشه اللّواحق، اوّل نمودن است پس ديدن، اوّل نمايش است پس روش، تا ننمايد نه بينى، تا نخواند نروى، خواندنش اينست كه: «فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ» آفريدگار زمين و آسمان، كردگار جهان و جهانيان، بى نياز از طاعت و اعمال بندگان بانعام و افضال خود، نه بسزاء شما، بل بسزاء خود مى‌خواند شما را كه باز آييد، درگاه ما را لزوم گيريد، چون مى‌دانيد كه جز من خداوند نيست، از من آمرزش خواهيد كه ما را از گناه آمرزيدن باك نيست، عيب خود عرضه كنيد كه ما را از معيوب پذيرفتن عار نيست، بجرم رهى را گرفتن انتقام است و ما را با رهى انتقام نيست، باول بر گرفتن و باخر بيفكندن در علم نقصانست و در علم ما نقصان نيست، كرامت از اين بزرگوارتر نبايد، لطف از اين تمامتر نبود، كيد دشمن بتو نمايد و از وى حذر فرمايد گويد: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا» شيطان دشمن شما است او را دشمن داريد، فرمان وى مبريد، دعوت وى را اجابت مكنيد: «إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ» او خود خرمن سوخته است ترا سوخته خرمن خواهد تا ترا با خود بدوزخ برد، فرمان وى مبر، فرمان خداوند خود بر، دعوت الله را پاسخ كن، «يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ» كه بآن ميخواند تا ترا بيامرزد و بنوازد.

جای دیگر گفت: «أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ» همه را مى‌خواند لكن تا خود كرا بار دهد و مقبول حضرت بى نيازى كه بود، آنها كه مقبول حضرت بى نيازى آمدند، علم سعادت و روايت اقبال نخست بر درگاه سينه‌هاى ايشان نصب كردند و مفاتيح كنوز خيرات و خزائن طاعات در كف كفايت ايشان نهادند و ديوارى از عصمت بگرد روزگار ايشان دركشيدند تا صولت دعوت شيطاني راه بساحات دل ايشان نيافت، آن گه جمال بى نهايت: «يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ» بر دل ايشان تجلى كرد و از يك جانب عنايت شريعت او را مدد داد كه: «أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ»، و از ديگر جانب جلال حقيقت او را نواخت كه: «فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي» پس چه

عجب باشد اگر رهی با این عنایت و رعایت مقبول حضرت الهیّت شود.

«وَمَا لَنَا إِلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا» ای و قد رقّانا من حدّ تکلف البرهان الی وجود روح البیان بکثرة ما افاض علينا من جمیل الاحسان و کفانا من مهمّات الشّان. توکل نشان یقینست و مایه ایمان و ثمره توحید و آن را دو درجه است: یکی توکل عام مکتسبان امتّ را، دیگر توکل خاص راضیان حضرت را، توکل عام آنست که از راه اسباب برنخیزی، کسب و تجارت و حراثت که سنّت شریعتست دست بنداری و آنکه اعتماد بر آن کسب نکنی و روزی از اسباب نبینی، بلکه از مسبّب الاسباب بینی و اعتماد جز بر فضل الله نکنی و حرکات اسباب و حول و قوّت خود بداشت وی بینی، درین توکل اسباب در میان دیدن رواست اما با اسباب بماندن خطاست.

پیر طریقت گفت: سبب ندیدن جهلست اما با سبب بماندن شرکست، بهشت در میان ندیدن بی شرعی است اما با بهشت بماندن دون همّتی است، از روی شریعت اگر کسی در غاری نشیند که راه گذر خلق بر وی نبود و آنجا گیاه نبود گوید توکل می‌کنم این حرامست که وی در هلاک خویش شده و سنّت حق سبحانه و تعالی در کار اقسام و ارزاق خلق بندانسته.

آورده‌اند که در بنی اسرائیل زاهدی از شهر بیرون شد، در غاری نشست که توکل می‌کنم تا روزی من بمن رسد، یک هفته بر آمد و هیچ رفقی پدید نیامد و بهلاک نزدیک گشت، وحی آمد به پیغامبر روزگار که آن زاهد را گوی: بعزّت من که تا با شهر نشوی در میان مردم من ترا روزی ندهم، پس بفرمان حق بشهر باز آمد و رفقا آغاز کرد، از هر جانبی هر کسی تقرّبی میکرد و چیزی می‌آورد، در دل وی اقتاد که این چه حالست؟ وحی آمد به پیغامبر که در آن روزگار بود، که او را بگوی: تو خواستی که بزهد خویش حکمت ما باطل کنی، ندانستی که من روزی بنده خویش که از دست دیگران دهم دوستر از آن دارم که از قدرت خویش، تو بندگی کن، کار خدایی و روزی گماری بما باز گذار.

و در اخبار موسی کلیم است علیه السلام که او را عَلْتی پدید آمد، طبیبان گفتند داروی این عَلْت فلان چیزست، موسی گفت دارو نکنم تا الله خود عافیت فرستد و شفا دهد، آن عَلْت بر وی دراز گشت، گفتند ای موسی این دارو مجربست اگر بکار داری در آن شفا بود، موسی (علیه السلام) نشنید و دارو نکرد تا از حق جلّ جلاله وحی آمد که بعزّت من که تا تو دارو نخوری من شفا ندهم، موسی دارو بخورد در حال شفا آمد، موسی را چیزی در دل آمد که بار خدایا این چونست؟! وحی آمد که یا موسی تو چونی میپرس و سنتی که ما نهاده‌ایم اسرار آن مجوی که کس را باسرار الهیّت ما راه نیست و گفتن چون و چرا روا نیست، اینست بیان درجه اول در توکل که هم اسباب بیند هم مسبب اما داند که اسباب از مسبب است و خلق از خالق، همه از يك اصل می‌رود و فاعل یکی بیش نیست و بر دیگری حواله نیست و بنده تا درین مقامست در تفرقه است که در دایره جمع نیست، چون ازین درجه برگذشت توکل راضیانست و آن حال صدیقانست که از مسبب و اسباب نپردازند همه یکی را ببینند و یکی را شناسند، دیگران کار باو سپارند و ایشان خود را باو سپارند، دیگران ازو خواهند و ایشان خود او را خواهند، دیگران بعبا آرام گیرند و ایشان بمعطی آرام گیرند، این توکل چراغی است در دل که اینك منم، ندانمست در گوش که ایدرم نشانمست روشن که با توام.

حسین منصور حلاج، خواص را دید که در بیابان می‌گشت گفت چه میکنی؟ گفت قدم خویش در توکل درست می‌کنم، گفت: افنیت عمرک فی عمران باطنک فاین الفناء فی التّوحد. و ابو بکر صدیق بیمار بود، او را گفتند طبیب را بیاریم تا ترا علاج کند، گفت طبیب مرا دید و گفت: انّی افعّل ما ارید، «وَلَنَصْبِرَنَّ عَلٰی مَا اَدْبِئْمُونَا» این دلیلت که صبر کردن بر رنج و احتمال کردن و بدفع آن مشغول نابودن از توگلاست، همانست که جای دیگر گفت: «وَدَعَا اَزَاهُمْ وَتَوَكَّلَ عَلٰی اللّٰهِ» هر که بر رنجه صبر کند و نالد او را هم مقام متوکلانست هم مقام صابران و در روش دین داران دو مقام ازین عزیزتر نه‌اند. رَبِّ الْعَالَمِینَ متوکلانرا می‌گوید: «إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِینَ» و صابران

را می‌گوید: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» و کمال شرف و فضیلت صبر را ربّ العزّه در قرآن زیادت از هفتاد جای صبر یاد کرده و هر درجه‌ای که آن نیکوتر و بزرگوارتر با صبر حوالت کرده، درجه‌ای بزرگوارتر از امامت در راه دین نیست و با صبر حوالت کرده که: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا» مزد بی نهایت و ثواب بی شمار با صبر حوالت کرده که: «إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» صلوات و رحمت و هدایت کس را بهم جمع نکرد مگر صابران را، گفت: «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ». و در خبرست که صبر گنجیست از گنجهای بهشت و اگر صبر مردی بودی، مردی کریم بودی، و عیسی (علیه السلام) را وحی آمد که ای عیسی نیابی آنچه خواهی تا صبر کنی بر آنچه نخواهی. و رسول (صلي الله عليه وسلم) قومی را دید از انصار، گفت مؤمنانید؟ گفتند آری، گفت نشان ایمان چیست؟ گفتند بر نعمت شکر کنیم و در محنت صبر و بقضاء الله راضی، مصطفی (صلي الله عليه وسلم) گفت: مؤمنون و ربّ الکعبه.

(3)

23 الي 34

وَأَدْخِلِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ {23}

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ {24}

تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ {25}

وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ {26}

يُنَبِّئُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْأَجْرِ ۖ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ ۖ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ {27}

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ {28}

جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ {29}

وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ ۚ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ {30}

قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خِلَالٍ {31}

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ {32}
 وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ {33}
 وَآتَاكُم مِّنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ {34}

3 النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَأَدْخَلَ الَّذِينَ آمَنُوا» و در آرند ایشان را که بگرویدند، «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» و نیکیها کردند، «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» در بهشتهایی که زیر درختان آن جویها روان باشد، «خَالِدِينَ فِيهَا» جاویدان در آن، «بِإِذْنِ رَبِّهِمْ» و بخواست او، «تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ (23)» نواخت ایشان در آن بهشت سلام است، «أَلَمْ تَرَ» نبینی، «كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا» که الله مثل که زد، چون زد، «كَلِمَةً طَيِّبَةً» سخنی خوش پاک، «كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ» چون درختی خوش پاک، «أَصْلُهَا ثَابِتٌ» بیخ آن استوار و محکم، «وَوُفِّرُهَا فِي السَّمَاءِ (24)» و شاخ آن در بالا.

«تُؤْتِي أَكْلَهَا» می دهد بر خویش، «كُلَّ حِينٍ» هر هنگامی، «بِإِذْنِ رَبِّهَا» بخواست خداوند خویش، «وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ» و مثلاً می زند الله مردمان را، «لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (25)» تا مگر به دریابند. «وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ» و مثل سخنی ناپاک، «كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ» چون درختیست ناخوش ناشیرین، «اجْتُنِثَتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ» فرا جنبانیدند و درودند از سرزمین، «مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ (26)» آن را در زمین بیخ و آرام نه «يُنَبِّئُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا» استوار می دارد و محکم، الله گرویدگان را، «بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ» بآن سخن راست درست محکم، «فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» هم درین جهان، «وَفِي الْآخِرَةِ» و هم در آن جهان، «وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ» و در گمراهی می دارد الله ناگرویدگان را، «وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ (27)» و آن کند الله که خود خواهد.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَدَّبُلُوا» نبینی ایشان را که بدل کردند، «نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا» شکر نعمت الله را بناسپاسی، «وَأَحْلَوْا قَوْمَهُمْ» و فرود آوردند قوم خویش را، «دَارَ الْبَوَارِ (28)» در سرای تباهی و زیان و نومیدی.

«جَهَنَّمَ يَصْلُونَهَا» دوزخ رسند بآن، «وَبُسَ الْأَقْرَارُ (29)» و بد ارامگاه که آنست.

«وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَندَادًا» و خدای را همتایان گفتند، «لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ» تا گم شوند از راه او، «قُلْ تَمَتَّعُوا» گوی هم برین روزگار گذاشت می بینید، «فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ (30)» که بازگشت شما باتش است. «قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا» گوی بندگان گرویده مرا، «يُقِيمُوا الصَّلَاةَ» تا نماز بهنگام بیای دارند، «وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً» و نفقه کنند از آنچ ایشان را روزی دادیم نهان و آشکارا، «مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ» پیش از آنک روزی آید، «لَا يَبِغُ فِيهِ وَ لَا خِلَالٌ (21)» که در آن روز نه باز فروختن بود و نه میان ایشان دوستی.

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ» الله آن کس است که بیافرید هفت آسمان و هفت زمین، «وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» و فرو فرستاد از آسمان آبی، «فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ» تا بیرون آورد بآن آب همه میوه‌ها، «رِزْقًا لَكُمْ» روزی شما را، «وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلُوكَ» و روان کرد شما را کشتیها، «لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ» تا می‌رود در دریا بفرمان او، «وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ (32)» و جویهای آب روان کرد شما را. «وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دَائِبَيْنِ» و روان کرد و تابان شما را آفتاب و ماه رنجور پیوسته رو، «وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ (33)» و روان کرد شما را شبانروز.

«وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ» و داد شما را از هر چه خواستید ازو، «وَأِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا» و اگر در ایستید که نعمتهای الله شمارید نتوانید و در نیابید، «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ (34)» این آدمی ستمکاریست نهمار ناسپاس.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» هذه حكاية حال المؤمنين بعد قضاء الامر، آیت پیش وصف الحال کافران و بیگانگانست و مال و مستقر ایشان و این آیت حکایت حال مؤمنانست و سرانجام کار ایشان می‌گوید پس از آنک کار شمار برگزاردند و مرگ

را گشتند هر کس را سزای خویش دهند و بمستقرّ خود فرود آرند، دشمنان را بدوزخ و دوستان را بهشت، آن گه بهشت را صفت کرد گفت: «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ».

روی ابو هريرة قال قال رسول الله (صلي الله عليه وسلم): انهار الجنة تخرج من تحت تلال او من تحت جبال المسك و لو قيل لاهل الجنة انكم ماكنون في الجنة عدد كل حصاة في الدنيا سنة لحزنوا و قالوا انا لا بد خارجون و لكن جعلهم الله للابد و لم يجعل لهم امدا.

و عن ابى هريرة قال قال النبی (صلي الله عليه وسلم): یؤتی بالموت يوم القيامة فيوقف على الصراط فيقال يا اهل الجنة فيطلقون خائفين و جلین ان یخرجوا من مکانهم الذی هم فيه فیقال: یا اهل الجنة هل تعرفون هذا؟ فیقولون: نعم ربنا هذا الموت، ثم یقال یا اهل النار فیطلقون فرحين مستبشرين بان یخرجوا من مکانهم الذی هم فيه، فیقال لهم هل تعرفون هذا؟ فیقولون نعم ربنا هذا الموت فیأمر به فیذبح على الصراط و یقال للفريقین جميعا خلود فیما تجدون لا موت فیہ ابدًا، فذلك قوله عز و جل: «خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ» ای بامر ربهم و بفضل ربهم. اذن اینجا امرست و اطلاق و این رده معتزلیان و قدریان است که ایشان معنی اذن علم می‌گویند از بیم آن که در آن آیت که: «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» خلاف معتقد ایشان بر ایشان لازم آید اگر بر اطلاق حمل کنند، و اگر چنانست که ایشان می‌گویند که اذن بمعنی علم است درین آیت که: «خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ» پس کسی دیگر ایشان را در بهشت می‌آرد نه الله و نه بفرمان الله و این کفر صریحست «تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ» یسلم بعضهم على بعض و یسلم عليهم الملائكة و یسلم عليهم الجبار جلّ جلاله، قال الله تعالى: «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ».

«أَلَمْ تَرَ» ای الم تعلم و العلم معلق بمكان الاستفهام یعنی تنبّه لهذا المثل و الكلمة الطيبة هي لا اله الا الله محمد رسول الله، و قيل هي القرآن و قيل جميع افعال المؤمن و طاعاته، و المراد بالطيب ان يكون من الاخلاص. قال ابن عباس: «كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ» هي شجرة في الجنة و الجمهور على انها النخلة.

روى عن ابن عمر: أنَّ النَّبِيَّ (صلي الله عليه وسلم) ذات يوم قال لأصحابه انبئوني بشجرة تشبه المسلم لا يتحات ورقها توتى أكلها كل حين باذن ربها، فوقع في قلبى أنَّها النخلة، فقال النبى (صلي الله عليه وسلم) هى النخلة، فقلت لأبى لقد كان وقع فى قلبى أنَّها النخلة، قال فما منعك ان تكون قلته لان تكن قلته احبَّ الى من كذا و كذا فقلت: كنت فى القوم و ابو بكر فلم تقولا شيئا فكرهت ان اقول.

و قال ابو العالية: اتى انس بن مالك بطبق من رطب فقال لى كل فان هذه الشجرة التى قال الله سبحانه فى كتابه: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ»

ثم قال انس اتى رسول الله (صلي الله عليه وسلم) بقناع عليه بسر فقرا هذه الآية و قوله: «كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ» اى طيبة الثمرة فتترك ذكر الثمرة لدلالة الكلام عليها، «أَصْلُهَا» اى اصل هذه الشجرة، «ثَابِتٌ» فى الارض «وَوَفَّرُوعُهَا» اعلاها و افنانها، «فِي السَّمَاءِ» اى عال نحو السماء، كذلك الايمان و القرآن ثابت راسخ فى قلب المؤمن بالمعرفة و التصديق و الاخلاص و قراءته و تسيحه و طاعته عالية مرتفعة الى السماء ليس لها حجاب حتى تنتهى الى الله عزَّ و جلَّ لقوله تعالى: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» الآية..

و عن انس قال قال رسول الله (صلي الله عليه وسلم): انَّ مثل هذا الدين كمثل شجرة نابتة الايمان اصلها و الزكاة فرعها و الصيام عروقها و التأخي فى الله نباتها و حسن الخلق ورقها و الكف عن محارم الله ثمرتها فكما لا تكمل هذه الشجرة الا بثمره طيبة لا يكمل الايمان الا بالكف عن محارم الله.

و عن مقاتل بن حيان عن الضحاك عن ابن عباس قال قال رسول الله (صلي الله عليه وسلم): انَّ لله عزَّ و جلَّ عمودا من نور اسفله تحت الارض السابعة و رأسه تحت العرش فاذا قال العبد اشهد ان لا اله الا الله و انَّ محمدا عبده و رسوله، اهتزَّ ذلك العمود، فيقول الله عزَّ و جلَّ اسكن فيقول كيف اسكن و لم تغفر لقاتلها، فقال النَّبِيُّ (صلي الله عليه وسلم) اكثرُوا من هزوز العمود.

رب العالمين در اين آيت مثل زد كلمه شهادت را و ايمان و طاعات

بنده را.

گفت مثل مؤمن در کلمه شهادت که بر زبان دارد و ایمان و تصدیق که در میان جان دارد و پذیرفتن احکام شریعت و اتباع سنت که بدست دارد، راست مثل درخت خرماست که بیخ بر جای دارد استوار و شاخ بر هوا دارد باز، همچنین بنده مؤمن ایمان و معرفت در دل وی ثابت گشته و راسخ شده بتصدیق و اخلاص و شهادت زبان و خواندن قرآن و اعمال ارکان از وی می شود بی حجاب بر آسمان.

آن گه گفت: «تَوْتِي أَكْلَهَا» ای تخرج ثمرها، «كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» ای كُلَّ سَنَةٍ لِأَنَّ التَّمْرَ يَكُونُ فِي السَّنَةِ مَرَّةً. و قِيلَ سَنَةً أَشْهَرُ لِأَنَّ التَّمْرَ يَبْقَى عَلَيْهَا سَنَةً أَشْهَرُ. و قِيلَ شَهْرَيْنِ وَ هُمَا مَدَّةُ الصَّرَامِ إِلَى وَقْتِ ظَهْوَرِ الطَّلَعِ. و قِيلَ كُلَّ سَاعَةٍ لَيْلًا وَ نَهَارًا شَتَاءً وَ صَيْفًا تَوَكَّلُ فِي جَمِيعِ الْأَوْقَاتِ كَذَلِكَ الْمُؤْمِنُ لَا يَخْلُو مِنَ الْخَيْرِ فِي الْأَوْقَاتِ كُلِّهَا وَ يَرْتَفِعُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ إِلَى اللَّهِ عَمَلٌ صَالِحٌ. گفته اند که تشبیه مؤمن بدرخت خرما از آن کرد که هیچ درخت از روی معنی شبه آدمی ندارد مگر درخت خرما، نبینی هر درختی که سر آن بر گیرند دیگر بار از اصل خود شاخ زند مگر درخت خرما که چون وی برگیرند خشک شود، صفت آدمی همین است تا سر بر جاست همه تن برجاست چون سر نماند تن نیز نماند. دیگر وجه آنست که هر درختی بی لقاح بار دهد و درخت خرما بی لقاح بار ندهد.

مصطفی (صلي الله عليه وسلم) گفت: «خَيْرُ الْمَالِ سَكَةٌ مَأْبُورَةٌ أَوْ مَهْرَةٌ مَأْمُورَةٌ»، حال آدمی همینست. سدیگر وجه آنست که درخت خرما از فضله تربت آدم (عليه السلام) آفریده اند. مصطفی (صلي الله عليه وسلم) گفت: اَكْرَمُوا عَمَتَكُمْ، فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مِنْ عَمَّتِنَا قَالَ النَّخْلَةُ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا خَلَقَ آدَمَ فَضَلَّتْ مِنْ طِينِهِ فَضْلَةً فَخَلَقَ مِنْهَا النَّخْلَةَ، «وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ» فَانْهَاطَ لِلْبَيَانِ وَ أَوْضَحَ لِلْبُرْهَانِ. «وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ» يَعْنِي الْكُفْرَ، وَ قِيلَ كَلِمَةُ الشَّرِكِ لِقَوْلِهِ: «كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ». وَ قِيلَ كُلَّ كَلِمَةٍ نَهَى اللَّهُ عَنْهَا فَهِيَ خَبِيثَةٌ، «كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ».

روى عن النبي (صلي الله عليه وسلم) أَنَّهُ قَالَ إِنَّهَا الْحَنْظَلُ.

قال ابن عباس هذه شجرة لم يخلقها الله و هو مثل و معنى خبيثة كريهة
المطعم مرّة المذاق ينفر عنها الطّباع، «اجْتَنَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ» اى
استوصلت جنته و قلعت بتمامها لانّ عروقها قريبة من الظاهر لا تثبت
زمانا بخلاف النخلة و كثير من ساير الاشجار كذلك الكافر ليس لقوله و
لا لعمله اصل يستقر على الارض و لا فرع يصعد الى السّماء.
روى عن ابى هريرة أنّه قال: ذكرت الكمأة عند رسول الله (صلي الله
عليه وسلم) فقال رجل انى لا رآها الشجرة، «اجْتَنَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ»
و الله مالها من فرع و لا اصل، فقال (صلي الله عليه وسلم): لا تقل ذلك
انّها من المنّ و ماءها شفاء العين و العجوة من الجنة و هى شفاء من
السم.

و روى ابو موسى الاشعري عن النبى (صلي الله عليه وسلم) أنّه قال
مثل المؤمن الذى يقرأ القرآن مثل الا ترجة ريحها طيب و طعمها طيب
و مثل المؤمن الذى لا يقرأ القرآن مثل التمرة طعمها طيب و لا ريح
لها، و مثل الفاجر الذى يقرأ القرآن مثل الريحانة طعمها مرّ و ريحها
طيب و مثل الفاجر الذى لا يقرأ القرآن مثل الحنظلة طعمها مرّ و لا
ريح لها.

«يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا» تثبت الله المؤمن بشهادة الحق على الدين الحق
فلم يبطل ايمانه ذنب ما لم يفسد ثباته عليه، جحد او شكّ تثبتت آنست كه
مؤمن را بر كلمه شهادت بر زبان و ايمان و تصديق در دل مى‌دارد تا
اگر از وي گناهي رود آن گناه ايمان وي باطل نگرداند مگر كه از وي
جحد آيد در توحيد يا شك آرد در ايمان و تصديق و نفع آن در دنيا و
آخرت بوي مى‌رسد، در دنيا خون و مال وي معصوم و در آخرت
بهشت باقى و سعادت جاويدي، «بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ» اين با بايمان
متصلست، اى آمنوا بهذا القول الثابت الدائم النفع فى الدنيا و فى الآخرة
و هو قول: لا اله الا الله محمد رسول الله. جمهور مفسران بر آن اند كه
اين آيت در سؤال قبر فرو آمد، آن ساعت كه بنده را در خاك نهند و
فرشتگان از وي سؤال كنند كه: من ربك و ما دينك و من نبيك؟ فاذا
قال العبد: الله ربى و محمد نبيى و الاسلام دينى فقد ثبت الله عزّ و جلّ
بالقول الثابت فى الآخرة، لانّ هذا بعد وفاته و يثبت به فى الدنيا لانه لا

يَلْقَنَهُ فِي الآخِرَةِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَقْدَهُ فِي الدُّنْيَا. وَ قَالَ مُقَاتِلُ أَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا مَاتَ بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ مُلَكًا يَقَالُ لَهُ دُومَانٌ فَيَدْخُلُ قَبْرَهُ فَيَقُولُ لَهُ: يَا نَبِيَّكَ الْآنَ مُلْكَانِ اسُودَانِ فَيَسْأَلَانِكَ مِنْ رَبِّكَ وَ مِنْ نَبِيِّكَ وَ مَا دِينُكَ فَاجِبُهُمَا بِمَا كُنْتَ عَلَيْهِ فِي حَيَاتِكَ، ثُمَّ يَخْرُجُ، فَيَدْخُلُ الْمُلْكَانِ وَ هُمَا مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ اسُودَانِ اَزْرَقَانِ فَظَانِ غُلِيظَانِ اَعْيُنُهُمَا كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ وَ اصْوَاتُهُمَا كَالرَّعْدِ الْقَاصِفِ، مَعَهُمَا مَرْزَبَةٌ فَيَقْعِدَانِهِ وَ يَسْأَلَانِهِ وَ لَا يَشْعُرَانِ بِدُخُولِ دُومَانٍ فَيَقُولُ رَبِّي اللَّهُ وَ نَبِيِّي مُحَمَّدٌ وَ دِينِي الْإِسْلَامُ، فَيَقُولَانِ لَهُ عَشْتُ سَعِيدًا وَ مَتَّ شَهِيدًا، ثُمَّ يَقُولَانِ: اللَّهُمَّ ارْضِهِ كَمَا ارْضَاكَ وَ يَفْتَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ بَابَ مِنَ الْجَنَّةِ يَأْتِيهِ مِنْهَا النَّحْفُ، فَإِذَا انْصَرَفَا عَنْهُ قَالَا لَهُ: نَمْ نَوْمَةُ الْعُرُوسِ، فَهَذَا هُوَ التَّنْبِيْهُ، «وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ» يَعْنِي لَا يَلْقَنَهُمْ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْكَافِرَ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ الْمُلْكَانِ، قَالَا لَهُ مِنْ رَبِّكَ وَ مَا دِينُكَ وَ مِنْ نَبِيِّكَ؟ قَالَ لَا أَدْرِي، قَالَا لَهُ لَا دَرِيْتَ وَ لَا كُنْتَ عَشْتَ عَصِيًّا وَ مَتَّ شَقِيًّا، ثُمَّ يَقُولَانِ لَهُ نَمْ نَوْمَةُ الْمَنْهُوسِ وَ يَفْتَحْ فِي قَبْرِهِ بَابَ مِنْ جَهَنَّمَ وَ يَضْرِبَانِهِ ضَرْبَةً بِتِلْكَ الْمَرْزَبَةِ فَيَشْهَقُ شَهْقَةً يَسْمَعُهَا كُلُّ حَيْوَانٍ إِلَّا الثَّقَلَيْنِ وَ يَلْعَنُهُ كُلٌّ مِنْ يَسْمَعُ صَوْتَهُ فَذَلِكَ قَوْلُهُ: «وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ».

وَ عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) ذَكَرَ قِصَّةَ رُوحِ الْمُؤْمِنِ قَالَ: فَيُعَادُ رُوحُهُ فِي جَسَدِهِ وَ يَأْتِيهِ مُلْكَانِ فَيَجْلِسَانِهِ فِي قَبْرِهِ فَيَقُولَانِ: مِنْ رَبِّكَ وَ مَا دِينُكَ وَ مِنْ نَبِيِّكَ وَ هِيَ آخِرُ فِتْنَةٍ تَعْرُضُ عَلَى الْمُؤْمِنِ فَيُثَبِّتُهُ اللَّهُ تَعَالَى فَيَقُولُ: رَبِّي اللَّهُ وَ دِينِي الْإِسْلَامُ وَ نَبِيِّي مُحَمَّدٌ، فَيُنَادِي مُنَادٌ مِنَ السَّمَاءِ أَنْ صَدَقَ عَبْدِي.

فَذَلِكَ قَوْلُهُ: «يُثَبِّتُ اللَّهُ... الْآيَةَ» وَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخَدْرِيِّ قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فِي جَنَازَةٍ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ تَبْتَلَى فِي قُبُورِهَا فَإِذَا الْإِنْسَانُ دُفِنَ وَ تَفَرَّقَ عَنْهُ أَصْحَابُهُ جَاءَهُ مُلْكٌ بِيَدِهِ مِطْرَاقٌ فَاقْعَدَهُ، فَقَالَ مَا تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ فَإِنْ كَانَ مُؤْمِنًا، قَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، فَيَقُولُ لَهُ صَدَقْتَ فَيَفْتَحُ لَهُ بَابَ إِلَى النَّارِ فَيَقَالُ لَهُ هَذَا مَنْزِلُكَ كَانَ لَوْ كَفَرْتَ بِرَبِّكَ، فَأَمَّا إِذَا آمَنْتَ بِهِ فَإِنَّ اللَّهَ أَبْدَلَكَ بِهِ هَذَا: ثُمَّ يَفْتَحُ لَهُ بَابَ إِلَى الْجَنَّةِ، فَيُرِيدُ أَنْ يَنْهَضَ لَهُ، فَيَقَالُ لَهُ اسْكُنْ، ثُمَّ يَفْسَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ. وَ أَمَّا الْكَافِرُ أَوْ الْمُنَافِقُ فَيَقَالُ لَهُ مَا تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ فَيَقُولُ لَا أَدْرِي،

فيقال له لا دريت و لا اهتديت، ثم يفتح له باب الى الجنة فيقال له هذا منزلك لو آمنت بربك، فاما اذا كفرت فان الله ابدلك به هذا: ثم يفتح له باب الى النار، ثم يقمعه الملك بالمطراق قمعة يسمعه خلق الله كلهم الا الثقلين.

قال بعض اصحابه يا رسول الله ما من احد يقوم على رأسه ملك بيده مطراق الا هيل عند ذلك؟ فقال رسول الله (صلي الله عليه وسلم): «يُنْبِتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ». و في رواية اخرى عن جابر قال قال رسول الله (صلي الله عليه وسلم): اذا وضع المؤمن في قبره اتاه ملكان فانتهزا. فقال يهّب كما يهّب النائم، قال فيقال له: من ربك؟

فيقول: الله ربّي و الاسلام ديني و محمد نبيّي، قال فينادى مناد ان صدقت فافرشوه من الجنة و البسوه من الجنة فيقول: دعوني اخبر اهلي فيقال له اسكن.

و عن سعيد بن المسيب عن عائشة ام المؤمنين رضى الله عنها انها قالت يا رسول الله اني منذ حدثتني بصوت منكر و نكير و ضغطة القبر ليس ينفعني شيء، قال يا عائشة ان صوت منكر و نكير في سماع المؤمن كالاثمد في العين و ان ضغطة القبر على المؤمن كالام الشفيقة يشكو اليها ابنها الصّداق فيقوم اليه فتغمز رأسه غمزا رقيقا و لكن يا عائشة ويل للشاكين في الله كيف يضغطون في قبورهم كضغطة البيضة على الصخرة.

و عن البراء بن عازب قال: خرجنا مع رسول الله (صلي الله عليه وسلم) في جنازة رجل من الانصار فانتهينا الى القبر و لما يلحد. فجلس و جلسنا حوله كانّ على اكتافنا فلق الصخر و على رؤسنا الطير فارم قليلا و الارمام السكوت فلما رفع رأسه قال: ان المؤمن اذا كان في قيل من الآخرة و دبر من الدنيا و حضره الموت نزلت عليه ملائكة من السماء معهم كفن من الجنة و حنوط من الجنة فيجلسون منه مدّ بصره و جاء ملك الموت فجلس عند رأسه فقال: اخرجي ايّتها النفس المطمئنة اخرجي الى رحمة الله و رضوانه فيسلّ نفسه كما تنزل القطرة من السماء فاذا خرجت نفسه صلى عليه كلّ شيء بين السماء و الارض الا

الثقلين، ثم يصعد به الى السماء فيفتح له السماء الدنيا و يشيِّعه مقرَّبوها الى السماء الثانية و الثالثة و الرابعة و الخامسة و السادسة و السابعة الى العرش مقرَّبوا كل سماء فاذا انتهى الى العرش كتب كتابه فى عليين، فيقول الله عزَّ و جل رَدُّوا عبدى الى مضجعه فأتى وعدتهم أتى منها خلقتهم و فيها اعيدهم و منها اخرجهم تارة اخرى، فيرد الى مضجعه فيأتيه منكر و نكير يثير ان الارض بانيابهما و يلحفان الارض باشفار هما فيجلسانه، ثم يقولان له: يا هذا من ربك؟ فيقول: ربى الله، فيقولان: صدقت، ثم يقولان له: ما دينك؟ فيقول الاسلام، فيقولان: صدقت، ثم يقولان: من نبيك؟

فيقول: محمد قال يقولان: صدقت، ثم يفسح له فى قبره مدَّ بصره و يأتيه حسن الوجه طيب الريح حسن الثياب، فيقول جزاك الله خيرا ان كنت سريعا فى طاعة الله بطيئا عن معصية الله فيقول و انت جزاك الله خيرا، و من انت قال انا عمك الصالح، ثم يفتح له باب الى الجنة فينظر الى مقعده و منزلته فيها حتَّى تقوم الساعة. و ان الكافر اذا كان فى قبل من الآخرة و دبر من الدنيا و حضره الموت نزلت ملائكة من السماء معهم كفن من نار و حنوط من نار فيجلسون منه مدَّ بصره و جاء ملك الموت فجلس عند رأسه، ثم قال اخرجى ايَّها النفس الخبيثة اخرجى الى غضب الله و سخطه فيتفرَّق روحه فى جسده كراهية ان تخرج لما ترى و تعالين فيستخرجها كما يستخرج السِّفود من الصَّوف المبلول فاذا خرجت نفسه لعنه كلَّ شىء بين السماء و الارض الا الثقلين، ثم يصعد به الى السماء الدنيا فتغلق دونه فيقول الرب عزَّ و جلَّ رَدُّوا عبدى الى مضجعه فأتى وعدتهم أتى منها خلقتهم و فيها اعيدهم و منها اخرجهم تارة اخرى، فيردُّ الى مضجعه فيأتيه منكر و نكير يثيران الارض بانيابهما و يلحفان الارض باشفارهما اصواتهما كالرَّعد القاصف و ابصارهما كالبرق الخاطف فيجلسانه، ثم يقولان يا هذا من ربك؟ فيقول: لا ادرى، فينادى من جانب القبران لا دريت فيضربانه بمرزبة من حديد لو اجتمع عليها ما بين الخافقين لم يقلَّوها فيشعل فيه قبره نارا و يضيق عليه قبره حتَّى تختلف اضلاعه و يأتيه قبيح الوجه قبيح الثياب منتن الريح فيقول جزاك الله شرًّا فو الله ان كنت لبطيئا عن طاعة الله سريعا

الى معصية الله، فيقول: و انت فجزاك الله شرّاً، من انت؟ فيقول: انا عمك الخبيث، ثم يفتح له باب الى النار فينظر الى مقعده فيها حتى تقوم الساعة.

قال الله تعالى: «يُنَبِّئُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» بلا اله الا الله «وَ فِي الْآخِرَةِ» يعنى القبر بلا اله الا الله اذا سئل عنها، «وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ» عنها فلا يقولونها اذا سئلوا عنها، «وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» و قيل يفعل الله ما يشاء لا اعتراض عليه فى تثبيت المؤمنين و اضلال الظالمين.

«أَ لَمْ يَر إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا» هم صناديد قريش و ظلمتهم قطع الله دابرهم يوم بدر. و قيل هو عام فى جميع المشركين و نعمة الله محمد (صلى الله عليه وسلم) بعثة الله نعمة عليهم فكفروا و غيروا. قال الزجاج هم اهل مكة اسكنهم الله حرمة و آتاهم نعمة و آمنهم من خوف و جعلهم قوام بيته فبدلوا ذلك كفرا، «بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ» اى بدلوا شكر نعمة الله كفرا كقوله: «وَجَعَلُونَ رِزْقَكُمْ» يعنى شكر رزقكم. قال ابن عباس هم متنصرة العرب جبلة بن ايهم و اصحابه، «وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ» الذين اتبعوهم، «دَارَ الْبُورِ» هى جهنم و البوار الهلاك و الاستيصال و البور الهلكى: رجل بور و رجال بور و امرأة بور و نساء بور. و عن على (عليه السلام) دار البوار بدر.

«جَهَنَّمَ» بدل من دار البوار و جهنم لا يتصرف لانها مؤنثة و هى معرفة، «يَصْلُونَهَا» اى يدخلونها و يماسون حرها، «وَبِئْسَ الْقَرَارُ» اى و بئس المستقر جهنم.

«وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا» اى سموا اصنامهم امثالا و نظراء لله، «لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ» بضم ياء، قراءت كوفيانست و باين قراعت لام لام كى است يعنى كى يضلوا الناس عن سبيل الله، و بفتح ياء، قراعت باقى است و باين قراعت لام لام عاقبتست اى كانت عاقبة اتخاذهم، الانداد: الضلال عن الصواب، «قُلْ تَتَّبِعُوا» اين امر تهديد و وعيد است اى استمتعوا من الحياة الدنيا بشهواتكم و عبادة الاوثان فانها سريعة الزوال عنكم و «مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ».

«قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا» خصهم الله بالاضافة اليه تشريفا لهم، «يُقِيمُوا

الصَّلَاةَ» المفروضة و اقامتها ادامتها بشروطها، «وَ يُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ» الزَّكَاةَ الواجبة و سائر ابواب البرّ و جزم يقيموا و ينفقوا على جواب الامر و المعنى مرهم بالصَّلَاةَ يقيموها و بالزَّكَاةَ ينفقوها، «سِرًّا وَ عَلَانِيَةً» مصدران وقعا موقع الحال اى مسرّين و معلنين. و قيل سرّا ما يتطوّع به مخافة الرّياء و علانية اى ما يجب عليه لنلّا يتّهم و ليقتدى به غيره. و قيل السر، الصدقات و العلانية النفقات، «مَنْ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمَ لَا يَبِيعُ فِيهِ» اى لا فدية للكفّار، «وَ لَا خِلَالٌ» اى لا مخالّة، يقال خاللت فلانا خلالا و مخالّة، و الاسم الخلّة و هى الصّدّاقة. و قيل الخلال جمع خلّة كقطة و قلال اى لا شفاعة للكفار لانّ الخليل يشفع للخليل. قراءة مكى و بصرى لا يبيع فيه و لا خلال بالنّصب على النّفى بلا، ثمّ وحد نفسه و عدّ نعمه على خلقه.

فقال عزّ من قائل: «اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ» اى من السّحاب، و قيل من جانب السّماء، و قيل من السّماء التي فيها الملائكة ينزل الى السّحاب، ثمّ ينزل من السّحاب الى الارض، «السَّمَاءِ» اى مطرا، «فَأَخْرَجَ بِهِ» اى بالمطر، «مِنَ النَّمْرَاتِ» حمل الاشجار و غيره، «رِزْقًا لَّكُمْ» معاشا و غذاء، و انتصاب رزقا على المصدر الذى هو فى المعنى مفعول له، «وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْفُلْكَ» اى ذلّل لكم ركوب السفن، «لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ» تجرى فيها المياه. و قيل تسخير هذه الاشياء تعليمه كيفية اتّخاذها.

«وَ سَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دَائِبَيْنِ» قال ابن عباس دؤبهما فى طاعة الله اى مقيمين على طاعة الله سبحانه فى الجرى لا يفتران: سئل عبد الله بن انس بن مالك عن الشمس و القمر و النجوم من اى شىء خلقوا، قال حدّثنى ابي عن رسول الله (صلي الله عليه وسلم): انّهم خلقوا من نور العرش.

و عن ابي امامة قال قال رسول الله (صلي الله عليه وسلم): و كلّ بالشَّمْسِ سبعة املك يرمونها بالثلج و لو لا ذلك ما اصاب شىء الا احرقته.

و عن جابر قال قال رسول الله (صلي الله عليه وسلم): لا تسبّوا الليل و النهار و لا الشمس و القمر و لا الرّياح فانّها رحمة لقوم و عذاب

الآخرين، «وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ» لتسكنوا فيه، «وَالنَّهَارَ» يعنى لتبتغوا من فضله. و قيل هيّاهما لمعاشكم و يختلفان عليكم لمنافعكم فلو كان الوقت كلّه ليلا او كلّه نهارا ما كان على الارض نبات و لا حيوان كما هو كذلك حيث لا تفارقه الشّمس و حيث لا تطلع عليه الشّمس و معنى لكم فى هذه الآية لاجلكم ليس انها مسخرة لنا هي مسخرة لله سبحانه لاجلنا. «وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ» قراءت عامّه كل ما سألتموه باضافتست مگر يعقوب كه وى كل بتتوين خواند و باين قراءت ما نفى است و معنى آنست كه داد شما را همه چيز كه آفريد، آن گه گفت: «ما سَأَلْتُمُوهُ» آن داد شما را كه هرگز نخواستيد ازو كه آن آفرين ما را، و بر قراءت عامّه معنى آنست كه و آتاكم من كلّ الذّى سألتموه شيئا فحذف المفعول الثانى اكتفاء بدلالات الكلام على التّبعية كقوله: «وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» يعنى اوتيت من كلّ شىء فى زمانها شيئا و قيل هو على التّكثير نحو قولك فلان يعلم كلّ شىء و انت تعنى بعضه و نظيره فتحنا عليهم ابواب كلّ شىء، «وَأِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا» اى ان تريدوا عدّها لا تطيقوا عدّها لكثرتها، و قيل لا تحصوها اى لا تطيقوا ذكرها و القيام بشكرها لا بالجنان و لا بالبنان و لا باللسان، «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ» اى كثير الظلم و الكفر، و لفظ الانسان جنس قصد به الكافر ها هنا خاصة كما قال عزّ و جلّ: «وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» فالانسان غير المؤمن ظلوم كفار.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَأَدْخِلْ الَّذِينَ آمَنُوا» معنى آنست كه مؤمنان و دوستان را فردا به بهشت فرود آرند در آن سراى پيروزى و نعيم باقى و ملك جاودانى، اما ظاهر لفظ ادخل آنست كه اين حكم راندند روز اوّل در عهد ازل و مؤمنان را آن روز ببهشت فرو آوردند كه اين حكم راندند، نه خواستى تو است كه مى دروا كند، كرده ازليست كه مى آشكار كند، نه امروزشان مى نوازد كه در ازلشان نواخته است و اين كار پرداخته،

عابد همه نظاره ابد کند، بیم وی از آن بود که تا فردا با من چه کنند، عارف همه نظاره ازل کند، سوزش همه آن بود که در ازل با من چه کرده‌اند، او که در ابد نگرند همه رکوع و سجود ببیند، او که در ازل نگرند همه وجد و وجود ببیند، از دیدار خود غایب بود، نه خود را ببیند نه از خود، بلکه همه حق را ببیند و حق را داند، او که به ابد نگرند هر چه بدو دهند قبول کند و بآن قانع شود، و او که بازل نگرند نه هیچیز قبول کند نه بهیچ خلعت قانع شود، اگر هر چه در کونین خلعتست او را بآن بیارایند هر لحظتی که بر آید برهنه‌تر بود، و اگر کلّ کون مانده‌ای سازند و پیش دل وی نهند وی را از آن نزل چاشنی نیاید. هر دو کون لقمه‌ای ساختند و در حوصله پر درد بو یزید نهادند هنوز روی سیری نمی‌دید، فریاد همی‌داشت که من گرفتار عیانم بخبر قناعت چون کنم من که نقد را جویانم بامید کفایت چون کنم!!

بی تو ای آرام جانم چون نباشی در کنارم
زندگانی چون کنم شادمانی چون کنم

«وَأَدْخِلِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ» ایشان را فرو آرند فردا در آن بهشتها، نه يك بهشت است که هشت بهشتست، نه هشت درجه است که صد درجه است. مصطفی (صلي الله عليه وسلم) گفت: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ أَعَدَّهَا اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِهِ».

مردمی باید که در راه خدای جهاد کند، هم با نفس خویش بقهر، هم با دیو بصبر، هم با دشمن بتیغ، تا این درجه‌ها را گذاره کند و بفردوس رسد: فانه وسط الجنة و اعلا الجنة و فوقه عرش الرحمن، و آن گه بدان خرسند نشود تا در کرامت تحیت بیفزایند که: «تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ» فقوم يحييهم الملك و قوم يحييهم الملك قومی را تحیت و سلام ملك، قومی را تحیت و سلام ملك، سلام ملك اهل طاعت و خدمت را، می‌گوید جلّ جلاله: «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» سلام ملك اصل صفوت و قربت را، يقول تعالى: «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» معنی سلام آزادیست و رستگاری، می‌گوید آزاد گشتید از احتراق، رستید از فراق، اینجا نه عتابست نه حجاب، هان که وقت

سماعست و دیدار و شراب.

پیر طریقت گفت: ای جوانمرد، بس منال که بس نماند تا آنچ خبرست
عیان شود، خورشید وصال از مشرق یافت تابان شود، همه آرزوها
نقد شود و زیادت بی کران شود، قصه آب و گل نهان شود و دوست
ازلی عیان شود، دیده و دل و جان هر سه باو نگران شود:

| | |
|------------------------|--------------------|
| چه باشد گر خوری يك سال | چو بینی دوست را يك |
| تیمار | دیدار |
| روز | |

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ» سخن پاك و
گفت راست که از دهن مؤمن بیرون آید همچون آن درخت پاکست که
میوه پاك بیرون دهد، درخت پاك بر تربت نیکو بر آب خوش جز میوه
شیرین بیرون ندهد، آنست که گفت: «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ
رَبِّهِ» تربت پاك نفس بنده مؤمنست، درخت پاك درخت معرفتست، آب
خوش آب ندامتست، میوه شیرین کلمه توحید است، چنانک درخت بیخ
بزمین فرو برد هم چنان معرفت و ایمان در دل مؤمن بیخ فرو برد،
چنانک شاخ بر هوا میوه آرد این درخت معرفت توحید بر زبان و عمل
در ارکان آرد، هر دو بالا گیرد، اینست که ربّ العزّه گفت: «إِلَيْهِ
يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»، قوام درخت بسه چیز
است: بیخی بر زمین فرو برده، اصلی بر جای ایستاده، شاخی بهوا بر
شده. و درخت معرفت را این سه چیز بر کمالست: تصدیق بالجنان و
عمل بالارکان و قول باللسان.

قال النبی (صلي الله عليه وسلم): «الایمان معرفة بالقلب و اقرار
باللسان و عمل بالابدان».

پیر طریقت گفت: الهی آب عنایت تو بسنگ رسید، سنگ بار گرفت،
سنگ درخت رویانید، درخت میوه و بار گرفت، درختی که بارش
همه شادی طعمش همه انس، بویش همه آزادی، درختی که بیخ آن در
زمین وفا، شاخ آن بر هواء رضا، میوه آن معرفت و صفا، حاصل آن
دیدار و لقا «تَوْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» بقول ابن عباس آن درخت
که ربّ العزّه ایمان مؤمنان مثل بدان زد، درختیست در بهشت که میوه

آن هرگز بریده نگردد و بسر نیاید: «لَا مَقْطُوعَةٍ وَ لَا مَمْنُوعَةٍ»، كذلك لطائف قلوب العارفين من ثمرات شجرة الايمان لا مقطوعة و لا ممنوعة، و قلوب اهل الحقائق عنها لا مصروفة و لا محجوبة و هي لها في كل وقت و نفس مذبذولة غير محجوبة.

آن گه کفر کافر را نیز مثل زد گفت: «وَ مِثْلُ كَلِمَةٍ خَبِيْثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيْثَةٍ».

کلمه خبیثه همچون شجره خبیثه است، این شجره خبیثه میگویند شجره شهواتست، زمین آن نفس اماره، آب آن امل، اوراق آن کسل، میوه آن معصیت، غایت آن دوزخ. نهاد کافر شوره زمینست، از شوره زمین هرگز درخت خوش نروید اگر چه باران خوش بر آن بارد، باران هر چند پاکست و خوش اما تا بر کدام موضع آید، چون بر صدف آید جوهر روید، چون بر مزبله آید کرم روید، پس کار زمین دارد و تخم، نه آب و باران، همانست که آنجا گفت: «صِنَوَانٌ وَ غَيْرُ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ».

دو بنده را مثل زد: یکی آشنا، یکی بیگانه. گفتا مثل ایشان چون دو درختست: یکی شیرین، یکی تلخ. تلخ هم از آن آب خورد که شیرین خورد، تلخ را جرمی نبود که تلخ آمد، شیرین را هنری نبود که شیرین آمد. لکن این تخم بر سبیل شایستگی افکندند و آن تخم بر سبیل ناشایستگی، پس کار نه بآنست که از کسی کسل آید و از کسی عمل، کار آن دارد که تا شایسته که آمد در ازل، تلخ را چه سود کش آب خوش در جوارست و خار را چه حاصل از آن کش بوی گل در کنارست.

«يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ» تثبیت عارف آنست که وی را در دنیا زندگانی باستقامت دهد، زندگانی که دامن وی پاك دارد و چشم وی بیدار و راه وی راست و مرکب وی نیز تا بدر مرگ، آن گه زندگانی حقیقت آغاز کند، بحیاه طیبیه رسد، از سایه انسانیت و صفت کنودی خلاص یافته و بمقرّ عزّ و قرارگاه خود رسیده و شرف و صولت خود بر فریشتگان بدیده، ازینجا بود که رسول خدای (صلي الله عليه وسلم) عمر خطاب را گفت: كيف بك يا

عمر اذا رأيت ملكين فظيين غليظين يدخلان عليك القبر فيقولان من ربك و ما دينك و من نبيك؟ فقال يا رسول الله ا يكون عقلى معى؟ قال نعم، قال اذا لا ابالى.

و رأى يزيد بن هارون بعد موته فى المنام، فقيل له ما صنع الله بك؟ قال دخل على منكر و نكير قبرى، فقالا من ربك فاخذت بلحيتى، و قلت أ مثلى يسأل من ربك و قد دعوت الخلق الى الله سبعين سنة، فقال احدهما للآخر ارفق به فقد صدق.

و حكى عن ابى يزيد البسطامى انه قال: لو قال لى منكر و نكير فى القبر من ربك؟ قلت لهما لا تسألانى من ربك و لكن سلا ربى من عبدك؟

و سئل جعفر الصادق (عليه السلام) ما تقول فى منكر و نكير؟ قال انما يدخل منكر و نكير قبر الكافر، فاما قبر المؤمن فانما يدخله مبشر و بشير.

(4)

35 الى 52

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ {35}
رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِ فَإِنَّهُ مِنِّيَّ وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ {36}

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دُرِّيٍّ بَوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْنَدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ {37}
رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نَخْفِي وَمَا نَعْلُنُ ۖ وَمَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ {38}

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ {39}
رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ دُرِّيٍّ رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ {40}

رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَلَدِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ {41}
وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ {42}

مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْنَدْتَهُمْ هَوَاءً {43}
وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّجِبْ دُعَوْتَكَ وَتَتَّبِعِ الرَّسُولَ ۖ أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ {44}

وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ {45}
وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ {46}
فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلَفًا وَعِدَةُ رَسُولِهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ {47}
يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ {48}
وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ {49}
سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطَرَانٍ وَتَعْشَىٰ وُجُوهُهُمْ النَّارُ {50}
لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ {51}
هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّ مَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ {52}

4 النوبة الاولى

قوله تعالى: «وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ» ابراهيم گفت خداوند من «اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا» این شهر شهری بی بیم کن، «وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ» و دور دار مرا و پسران مرا، «أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ (35)» که بتان را پرستیم. «رَبِّ» خداوند من، «إِنَّهُمْ أَضَلُّنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ» این بتان فراوان از مردمان بی راه کردند، «فَمَنْ تَبِعَنِي» هر که بر پی من بیاید، «فَإِنَّهُ مِنِّي» او از منست، «وَ مَنْ عَصَانِي» و هر که در من عاصی شود، «فَأِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (36)» تو خداوندی عیب پوشی آمرزگار، بخشاینده‌ای مهربان و قادری که راه نمایی تا آمرزی و بخشایی. «رَبَّنَا» خداوند ما، «إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ ذُرِّيَّتِي» من بنشاندم فرزند خویش را، «بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ» بهامونی بی بر، «عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ» بنزدیک خانه تو، خانه‌ای با آرم کرده بزرگ داشته، «رَبَّنَا» خداوند ما، «لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ» تا نماز بپای دارند، «فَاجْعَلْ أَفْنَدَةً مِنَ النَّاسِ» دل قومی از مردمان چنان کن، «تَهْوِي إِلَيْهِمْ» که می‌شتابد باین خانه و بایشان، «وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ» و روزی کن ایشان را از میوه‌ها، «أَلْعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ (27)» مگر سپاس دار باشند ترا. «رَبَّنَا» خداوند ما، «إِنَّكَ تَعْلَمُ» می‌دانی تو، «مَا نُخْفِي» آنچه در دل می‌داریم، «وَ مَا نُعْلِنُ» و آنچه می‌نمائیم، «وَ مَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» و پوشیده نیاید بر خدای هیچیز، «فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ»

(38) «نه در زمین و نه در آسمان. «الْحَمْدُ لِلَّهِ» ستایش آن خدای را، «الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ» که مرا داد بر سر پیری، «إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ» اسماعیل و اسحاق، «إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ (39)» خداوند من شنونده دعاست براستی. «رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ» خداوند من مرا نماز گری هنگام کوشیده کن، «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي» و فرزندان من، «رَبَّنَا» خداوند ما، «وَوَقَّبلُ دُعَاءِ (40)» و بپذیر دعای من. «رَبَّنَا» خداوند ما، «اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ» بپامرز مرا و پدر و مادر مرا، «وَوَلِّلْمُؤْمِنِينَ» و گرویدگان را همه، «يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ (41)» آن روز که شمار بر سر خلق بپای شود. «وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا» و میندار رسول من که الله ناآگاهست، «عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ» از آنچه ستمکاران می‌کنند، «إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ» که او ایشان را می‌باز دارد، «لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ (42)» روزی که چشمها در آن روز بر هوا داشته «مُهْطِعِينَ» شتابندگان، «مُفْعِلِي رُؤُسِهِمْ» سرهاشان بر بالا داشته، «لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ» نگرستن ایشان از آن جای که می‌نگرند با ایشان نیابد، «وَأَقْبَضَتْهُمْ وَهَاءَ (43)» و دلهای ایشان نهی. «وَأَنْذِرِ النَّاسَ» و بترسان مردمان را، «يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ» از روزی که مرگ بایشان رسد، «فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا» ناگرویدگان گویند، «رَبَّنَا» خداوند ما، «أَحْرَنا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ» با پس مدار ما را تا درنگی و هنگامی نزدیک، «نُجِبْ دَعْوَتَكَ» تا پاسخ کنیم با توحید خواندن ترا، «وَوَتَّبِعِ الرُّسُلَ» و پی بریم رسولان ترا، «أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ» ایشان را گویند نه سوگندان می‌خوردید از پیش، «مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ (44)» که شما را از مرگی یزندگانی گشتن نیست. «وَوَسَكُنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» و در نشستگاههای ستمکاران و بدان نشستید، «وَوَتَّبِعِينَ لَكُمْ» و پیدا شده شما را، «كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ» که با ایشان چه کردیم، «وَوَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ (45)» و شما را بایشان مثلها زدیم. «وَوَقَدْ مَكْرُوا مَكْرَهُمْ» و همه کوششها بکوشیدند، «وَوَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ»

و جزاء مکر ایشان نزدیک خداست، «وَ إِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ» و نبود کوشش ایشان، «لَنزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ (46)» مگر آن را تا کوه جنبد آن را از جای.

«فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ» پس مپندار که الله، «مُخْلَفَ وَعْدِهِ رُسُلُهُ» کژ کننده وعده رسولان خویش است، «إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ» الله تاونده است با هر کاونده، «ثَوِ انتِقَامِ (47)» از دشمنان کین ستاننده.

«يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ» آن روز که بدل کنند زمین را بزمین دیگر، «وَ السَّمَاوَاتُ» و آسمانها را با آسمانهای دیگر، «وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (48)» و بیرون آیند فرمان خدای را که یکتاست، همه را فرو شکننده و کم آورنده. «وَ تَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ» و کافران را بینی آن روز، «مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ (49)» با هم بسته در بندها. «سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطَرَانِ» پوششها و پیراهنهای ایشان از قطران سیاه گندا «وَ تَغْشَى وُجُوهَهُمُ النَّارُ (50)» و آتش در رویهای ایشان می پیچیده. «لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ» آن را تا پاداش دهد الله هر تنی را از ایشان بآنچ می کرد، «إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (51)» الله زود توانست و زود شمار.

«هَذَا بَلَاءٌ لِلنَّاسِ» این باز نمودنی است و پند دادنی مردمان را، «وَ لِيُنْذِرُوا بِهِ» تا بیم نمایند و آگاه کنند ایشان را بآن، «وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ» و تا بدانند که او خدایی است یکتا، «وَ لِيَذْكُرُوا الْأَلْبَابِ (52)» و تا در یاد دارد و پند گیرد زیرکان و خداوندان خرد.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ» ای و اذکر اذ قال ابراهیم، «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ» صَیْرَ مَكَّةَ، «أَمِنًا» ذات امن لمن سکنها. و قيل آمنا لا یصاد طیره و لا یقطع شجره، «وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ» ای جنبنی و ولدی عبادة الاصنام، یقال جنبه الله السوء، و اجنبه و جنبه بمعنی واحد و اجنبنی ای تثبتنی علی اجتناب عبادتها کما قال: «وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ» ای تثبتنا علی الاسلام.

«رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَّ كَثِيرًا» ای ضلّ بسبب الاصنام کثیر من الناس. قيل هو ما یسمع من الصوت تخرج من افواهاها بدخول الشیطان فیها گفته اند

که اضلال اصنام آنست که شیطان در دهنهای ایشان شود و آواز دهد و کافران بآن گمراه شوند، چنانکه روایت کنند از حجر بن ابی حجر التمیمی گفتا: بو جهل نشسته بود در انجمن قریش و بت خویش پیش نهاده، رسول خدای (صلي الله عليه وسلم) بر گذشت، بو جهل روی قرابت کرد گفت یا سیدی اهج محمدا محمد را (صلي الله عليه وسلم) هجو کن، یعنی که او را بشعر ناسزا گوی، بت او را هجو کرد و ناسزا گفت چنانکه از دهن وی آواز می آمد و می شنیدند، پس رسول خدای (صلي الله عليه وسلم) در مسجد نشسته بود که هاتفی آواز داد که السّلام عليك یا رسول الله، رسول خدای (صلي الله عليه وسلم) جواب داد و گفت من انت یرحمک الله؟

آن هاتف سخن در گرفت و گفت:

| | |
|---------------------------|-----------------------------|
| انا قتلت ذا الفجور مسعرا | انّی عبد الله و ابن الهیعرا |
| و عاند الحق و قال منکرا | قتلته لما طغی و استکبرا |
| و الله لا ابرح حتّی یظہرا | بسبّه نبینا المطہرا |

و یعلوا الاسلام ثمّ یقہرا

این مسعر شیطانی بود که بر دهنهای بتان سخن گفتی و عبد الله بن الهیعرا یکی بود از مؤمنان جنّ که برسول (صلي الله عليه وسلم) ایمان آورده بود، رسول خدای را خبر داد باین شعر که من آن مسعر را کشتم، آن گه گفت یا رسول الله فردا به بو جهل و آن بت بر گذر تا آن شنوی که چشمت روشن باشد، رسول خدا (صلي الله عليه وسلم) دیگر روز به بو جهل برگذشت و بو جهل هم چنان بت پیش نهاده و او را سجد می کند و می گوید یا سیدی اهج محمدا، از دهن بت این شعر شنیدند: انّی عبد الله و ابن الهیعرا... تا آخر که مدح رسول تمام شد، بو جهل آن بت را بر زمین زد و بشکست و گفت تبّا لك من اله بالامس تهجوه و الیوم تمدحه.

... «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي» ای من اطاعنی فی دینی فانّه ولیّی و نصیری، «وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ» له، «رَحِيمٌ» به ان تاب و آمن.

«رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دُرِّيَّتِي» تاریخیان گفتند: میان طوفان نوح و مولد ابراهیم (علیه السلام) هزار و دویست و شصت و سه سال بود و ابراهیم را در عهد نمرود بن کنعان زادند و پس از آنکه ربّ العزّه او را از آتش نمرود خلاص داد از ناگرویدگان و دشمنان دین اعراض کرد و لوط با وی بود و ساره زن وی و جمعی مؤمنان باعلاء کلمه حق کوشیدند و از کفر و کافران بیزاری گرفتند، چنانکه ربّ العزّه از ایشان حکایت کرد که ایشان گفتند: «إِنَّا بُرَآؤُا مِنْكُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ» رفتند تا به حرّان روزی چند آنجا مقام کردند، آن گاه بمصر شدند و در مصر جبّاری بود از جباریه روزگار ازین کافر دلی کافر کیش گردنکش، با وی گفتند مردی رسیده و با وی زنی است سخت با جمال بغایت خوبی و نیکویی، آن جبّار طمع کرد در وی، کس فرستاد و ابراهیم را بخواند و گفت این زن از تو که باشد؟ ابراهیم گفت: هی اختی او خواهر منست، از بیم آنکه اگر گوید زن منست او را هلاک کند و از وی بستاند، گفت اگر خواهرست او را آراسته بر من فرست تا در وی نگرم، ابراهیم باز آمد و ساره را خبر داد که این جبّار ترا از من بخواست و من گفته‌ام که تو خواهر منی و راست گفته‌ام که در دین و اسلام و کتاب تو خواهر منی نگر تا مرا دروغ زن نکنی و اگر او پرسد همین جواب دهی، ساره بیامد، چون بر آن جبّار در شد و او را بدید، خواست که دست بوی کشد، دستش خشک گشت، بدانست که کار وی عظیم تر از آنست که وی اندیشه کرده پشیمان گشت گفت: سَلَى إِلَهَكَ أَنْ يَطْلُقَ عَنِّي فَوَ اللَّهِ لَا آذِنتُكَ، فَقَالَتْ سَارَةُ اللَّهُمَّ أَنْ كَانَ صَادِقًا فَاطْلُقْ لَهُ يَدَهُ، فَاطْلُقَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ يَدَهُ.

و در خبرست که ربّ العزّه حجاب برداشت میان ابراهیم و ساره، چون از نزدیک وی برفت کرامت ابراهیم را و سکون دل وی را تا ابراهیم هم چنان بوی می‌نگریست تا باز گشت، چون ساره بازگشت ابراهیم را گفت: کَفَى اللَّهُ كَيْدَ الْفَاجِرِ وَ اخْدَمَنِ هَاجِرٌ، آن جبّار چون ساره را باز گردانید کنیزکی نیکو روی بوی داد نام او هاجر، ساره آن کنیزک را بابراهیم داد گفت مرا از تو فرزند نمی‌آید این کنیزک را بتو دادم مگر ترا از وی فرزند آید و ما را قرّة العین بود، پس باین همت

نیکوی وی ربّ العزّه ساره را نیز از ابراهیم فرزند داد بعد از آنک نود سال از عمر وی گذشته بود و ابراهیم را صد و بیست سال گذشته. سدی گفت و محمد بن یسار که هاجر به اسماعیل بار گرفت و ساره به اسحاق و هر دو بیک وقت بار فرو نهادند و هر دو فرزند بهم بزرگ شدند.

روزی ابراهیم، اسماعیل را بر دامن نشاند و او را نواختی کرد زیادت از نواخت اسحاق، ساره آن بدید و خشم گرفت، گفت: فرزندی که از کنیزك آمد او را به می‌نوازی از فرزند من: فو الله لا قطعن بضعة منها و لا غیرن خلقها، آن غیرت که در زنان گیرد درو گرفت و از سر آن غیرت و خشم سوگند یاد کرد که از اندام هاجر پاره‌ای ببرم و خلق وی بگردانم، پس از آن گفت خویش پشیمان گشت و عذر خواست، ابراهیم تحقیق گفتار و تصدیق سوگند وی را گفت: اتقبی اذنیها هر دو گوش وی سوراخ کن، آن خود سنتی گشت نیکو پسندیده در زنان.

پس چون اسماعیل و اسحاق هر دو فرا رفتن آمدند روزی چنانک کودکان بهم بر آویزند ایشان بهم بر آویختند، ساره دیگر باره خشم گرفت بر هاجر و از غیرت گفت: لا تساکنینی فی بلد در یک شهر بهم نه نشینیم، و ابراهیم را گفت: هاجر را و اسماعیل را بشهری دیگر بر که من با ایشان ننشینم. ابراهیم درین اندیشه بود که ایشان را کجا برد، ربّ العزّه وحی فرستاد بوی که ایشان را بزمین مگه بر، ابراهیم ایشان را بر گرفت و بمگه آورد و آنجا که چاه زمزم است ایشان را بنشانند، چون از ایشان بازگشت، آنجا که ایشان از چشم وی غایب شدند گفت: «رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دُرِّيَّتِي» ای اسكنت بعض ذریتی و من نابت مناب البعض، «بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ» ای وادی مگه یعنی الأبطح و هو حجر و جبل لا ینبت زرعاً، «عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ» و هو بیت الله لم یملکه احد سوی الله و معنی المحرم ای حرم فیه ما احل فی غیره. و قیل حرم استحلال حرّمات الله فیه و الاستخفاف بحقه.

و قیل المحرم ای العظیم الحرمة و اشار بقوله: «بَيْتِكَ» الی ما بناه آدم علیه السلام فرفع زمن الطوفان. و قیل بیتك الذی قضیت فی سابق علمك ان ینی.

قومی گفتند: اسماعیل بالغ بود آن گه که ابراهیم او را در وادی بنشانند و دلیل برین قول آنست که پدر را یاری می‌داد در بناء خانه. قومی گفتند از طفلی بر گذشته بود و بعد بلوغ نارسیده. و قول درست آنست که طفل بود و بیشترین مفسران برین قول‌اند.

و گفته‌اند که چون ابراهیم از ایشان بازگشت هاجر از پی وی فرا رفت گفت: الی من تکلنا؟ ما را بکه باز می‌گذاری؟ ابراهیم جواب نمی‌داد تا هم آن زن گفت: الله امرک بهذا؟ الله ترا بدین فرمود که کردی؟ ابراهیم گفت آری مرا الله چنین فرمود، هاجر گفت: اذا لا یضیعنا پس او ما را ضایع نگذارد.

و گفته‌اند که پس از آن که ابراهیم برفت جبرئیل علیه السلام آمد و گفت: من انت؟ تو کیستی؟ گفت: من سرّیه ابراهیم، مرا و پسر مرا رها کرد و خود برفت، جبرئیل گفت: الی من و کلکما؟ قالت وکلنا الی الله تعالی، قال لقد وکلکما الی کاف. پس ربّ العزه کرامت ایشان را چشمه زمزم پدید کرد، قبیله‌ای از قبائل عرب که ایشان را جرهم گویند می‌گذشتند بقصد شام مرغان را دیدند بر آن کوه نشست، بجای آوردند که آنجا چشمه آبست بر آن دلیل بیامدند، هاجر را و اسماعیل را دیدند نزدیک آن چشمه، گفتند اگر خواهید و پسندید ما اینجا منزل سازیم و شما را مونس باشیم، ما از چشمه شما آب خوریم و شما از گوسفندان ما منفعت گیرید، بدین رضا دادند و جرهم آنجا نزول کردند و ساکنان زمین مگه اول ایشان بودند، و اسماعیل از ایشان زن خواست و زبان ایشان گرفت.

..... «رَبَّنَا لِنُقِيمُوا الصَّلَاةَ» هذه لام کی و هی متّصلة بقوله اسكنت. و قيل متّصلة بقوله: «وَأَرْزُقُهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ» ليقیموا الصَّلَاةَ و قيل هی لام الامر کانه دعا لهم باقامة الصَّلَاة، «فَاجْعَلْ أَفْنَدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» تسرع اليهم بالمودة و المحبة فينزلون بها و يحجون إليها عاما فعاما فما مسلم الا و يحبّ الحجّ و لو قال افنّدة النَّاسِ تهوى اليهم لحبّت اليهود و النَّصارى و المجوس و لكنّه قال من النَّاسِ فهم المسلمون. قال ابن عباس لو لم يقل من النَّاسِ لزامتکم فارس و الرّوم و فارس یومئذ ارض المجوس و ملوکهم. و قيل معناه افرض حجّ البيت علی

النَّاسَ وَ حَبَّبَ إِلَيْهِمْ ذَلِكَ لِيَسْرِعُوا إِلَيْهِ، «وَأَرْزُقُهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ» لذلك يجبى إليه ثمرات كل شيء من مشارقها و مغاربها فلا ترى خيار الثمرات شريقها و غربيتها، رطبها و يابسها بارض غير مكة لدعوة ابراهيم عليه السلام، «لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ» كى يوحّدوك و يعظّموك.

«رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي» من الاخلاص، «وَمَا نُغْلِي» من الطاعة، ما نخفى من الترحّم على الولد، و ما نعلن من اسكانه بواد غير ذى زرع، «وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ» خواهى اين از سخن ابراهيم گير و خواهى مستأنف.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ» قال ابن عباس ولد اسماعيل لإبراهيم و هو ابن تسع و تسعين سنة و ولد له اسحاق و هو ابن مائة و اثنى عشرة سنة. و قيل ابن مائة و عشرين سنة. و قيل ولدا معا، «إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ» قيل فى اسماعيل لانه كان مسئولا و اسحاق كان نافلة.

«رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ» مؤديا فرض الصلاة «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي» اى و اجعل ذريتي ايضا من يقيمها، قيل هو محمد (صلي الله عليه وسلم) و قال ابن عباس لا يزال من ولد ابراهيم ناس على الفطرة الى ان تقوم الساعة، «رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءِ» اى ايمانى و عملى و عبادتى.

«رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَ لِيَاوَدِّي» انما دعا بهذا او لا فلما تبين له انه عدو لله تبرأ منه. و قيل يعنى بوالديه آدم و حواء «وَاللِّمُؤْمِنِينَ» كلهم. و قيل من امة محمد (صلي الله عليه وسلم)، «يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ» اى يوم القيامة و هو يوم الثواب و العقاب.

قوله: «وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ» درين آيت سخن بر دو ضربست: يکى بيان و عيد ظالم، ديگر بيان ثواب مظلوم. و ما درين نوبت و عيد ظالم بيان كنيم و در نوبت آخر ثواب مظلوم گوئيم و سخن درين باب دو طرف دارد: يکى در نفس ظالمان سخن گفتن، و ديگر ايشان را که بر ظلم يارى دهند و ظلم پسندند. و در جمله بدانکه ظلم درختيست که ظلمت بر دهد هم در دل هم در گور هم در قيامت، مصطفى (صلي الله عليه وسلم) گفت: «إِيَّاكُمْ وَ الظُّلْمَ فَإِنَّ الظُّلْمَ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ إِيَّاكُمْ وَ الْفَحْشَ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ الْفَحْشَ وَ التَّفَحُّشَ وَ إِيَّاكُمْ وَ

الشَّحَّ فَإِنَّ الشَّحَّ أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ أَمْرَهُمْ بِالْقَطِيعَةِ فَقَطَعُوا وَ أَمْرَهُمْ
بِالْفَجْرِ فَفَجَرُوا وَ أَمْرَهُمْ بِالظَّالِمِ فَظَلَمُوا».

قال فقام رجل فقال يا رسول الله ائى المؤمنين افضل؟ قال من سلم
المسلمون من يده و لسانه.

ظلم دين مرد تباه كند و دل وى تاريك گرداند و خانه خراب كند، نه در
دنيا او را بر خوردارى نعمت بود، نه در گور روشنايى و راحت، نه
در قيامت رستگارى از آتش. مصطفى (صلي الله عليه وسلم) گفت:
«تَزْفِرُ جَهَنَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ زُفْرَةً فَتَنْشَقُّ مِنْهَا قُلُوبُ الظَّالِمِينَ ثُمَّ تَزْفِرُ زُفْرَةً
فَيَكْبِكُونَ عَلَى رُؤُسِهِمْ فِي النَّارِ».

و عن كعب قال: وجدت فى التَّوراةِ الا انَّ الظَّالِمَ ملعون، الا انَّ الظَّالِمَ
يُخَرَّبُ بَيْتَهُ. گفتا در تورات خواندهام كه ظالم ملعونست، از رحمت خدا
دور و بسخط الله نزديك، ظالم خانه خويش خراب مى كند و دين خويش
تباه مى كند و نظير اين در قرآنست: «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ فَنُكِّلَ
بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا».

و داود (عليه السلام) از دست فاسقان و رنج ظالمان بناليد وحي آمد
كه: يا داود بى فافرح و بذكرى فتننم فعما قليل افرغ الدار من الفاسقين،
و انزل لعنتى على الظالمين اى داود بنام من شاد باش، بذكر من خوش
باش و فرج گوش دار كه نه بس روزگارى اين سراى از فاسقان و
پردازم، ايشان را بردارم و لعنت خود بر ظالمان فرو بارم، يا داود انه
الظالمين عن ذكرى و عن القعود فى مساجدى فائى آليت على نفسى ان
من ذكرنى ذكرته و انَّ الظَّالِمَ اذا ذكرنى لعنته اى داود ظالمان را گوى
تا نام ما نبرند و ما را نخوانند و در مسجدهاى ما ننشينند و آشنايى با
ما نجويند كه ما بجلال عزت خود با خود سوگند ياد كردهايم كه هر كه
ما را ياد كند ما او را ياد كنيم و ظالمان را بلعنت ياد كنيم. اينست
عقوبت ظالمان و ستمكاران و هر كس كه بايشان پشت باز نهد و
ايشان را بر ظلم يارى دهد فردا در آتش عقوبت با ايشانست كه ربّ
العالمين گفت: «وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ».

و قال تعالى: «أَحْشَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَرْوَاهُمْ» اى اتباعهم الَّذِينَ كَانُوا
يعاونوهم على الشرِّ فى دار الدُّنْيَا فلا يبقَى احد مِمَّنْ كان شايعه الا قام

معه حتّٰی من كان صبّٰ فی دواتهم او قرأ لهم کتابا او اخذ لهم رکابا او سلم علیهم او هوی هوا هم فیحشرون جمیعا الی النّار، عبد الله بن کیسان در تفسیر این آیت گفت که فردا در عرصات قیامت منادی ندا کند: کجاند ظالمان و ستمکاران که در دنیا بر خلق ظلم کردند، حق از مستحق باز گرفتند و افزونی جستند و ناگرفتنی گرفتند، ظالمان همه برخیزند، آن گه منادی ندا کند: این ازواجهم؟ کجاند آنان که ایشان را پس روی کردند و بر ظلم یاری دادند، پس با ایشان بر خیزد هر کس که روزی آب در دوات ایشان کرد یا از بهر ایشان نامه خواند یا رکاب ایشان گرفت یا پر ایشان سلام کرد یا بر هوا و خواست ایشان برفت، آن گه بفرمان الله همه را بدوزخ رانند. و بر وفق این مصطفی (صلي الله علیه وسلم) گفت: «من اعان ظالما فقد ولی الاسلام وراء ظهره، من اعان ظالما سلّطه الله علیه، من مشى مع ظالم لیعینه و هو یعلم انه ظالم فقد خرج من الاسلام».

و قال الحسن: من اعان ظالما او اماما جائرا لم یستقرّ قدماه بین یدی الرحمن حتی یؤمر به الی النّار و من جبی له درهما حبس فی ضحضاح من نار.

و عن معاذ بن جبل قال: ینادی مناد یوم القيامة فیقول این الظلمة و اعوان الظلمة فیقومون مسوّدّة وجوههم مزرقة اعینهم حتّٰی من لاق لهم دواة او بری لهم قلما.

و در خبر می آید از رسول خدا (صلي الله علیه وسلم) که گفت: در بنی اسرائیل مردی بود عابد، هرگز معصیت نکرده بود و در روزگار وی پادشاهی ظالم بود، این عابد برخاست با اصحاب خویش و در پیش آن ظالم شدند تا در وی تقرب کنند، این عابد دست آن ظالم گرفت و در روی وی خندید، دست از وی باز نگرفته بود هنوز که ربّ العزّه صورت وی بگردانید و او را ممسوخ کرد.

و عن جابر بن عبد الله: قال قال رسول الله (صلي الله علیه وسلم) لكعب بن عجرة یا كعب تعوذ بالله من امارة السّفهاء انه سیکون أمراء من دخل علیهم فصدّقهم بکذّٰبهم و اعانهم علی ظلمهم فلیس منی و لست منه و من لم یدخل علیهم و لم یصدّقهم بکذّٰبهم و لم یعنهم علی ظلمهم فهو

مَنَى و انا منه و سيلقانى فى الدَّرَجَاتِ العُلَى.

«وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ» خطاب با مصطفى است (صلى الله عليه وسلم) و مراد و عید ظالمانست، «إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ» عامّة قراء بیا خوانند مگر عباس از ابو عمرو که وی «نؤخرهم» بنون خواند و در هر دو قراءت فاعل تأخیر الله است جلّ و علا و تفخیم در نون بیشتر بود الا آنک «یؤخرهم» بیا که قراءت عامّه است فعل در آن مسند است با ضمیر اسم الله که از پیش گفت: «وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا» و تقدیر چنان بود که «انما يؤخرهم الله» و هذا اولى لموافقة ما قبله، و قوله: «یؤخرهم» ای يؤخر عذابهم و یمهلهم، «لِیَوْمٍ» ای لمجىء یوم، «تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ» ای تذهب فيه ابصار الخلائق الى الهواء حيرة و دهشة. و قيل شخوصها ان تتحیر فلا تغتمض من هول ما ترى فى ذلك الیوم. می گوید از حیرت و دهشت و هول قیامت چشمهانشان در هوا نگران، متحیر بمانده که از هول و بیم می و ا ننگرند، همانست که جای دیگر گفت: «فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا».

«مُهْطِعِينَ» ای مسرعین الى الدّاعی و الاھطاع الاسراع مع ادامه النظر، و قيل المهطع الفاتح عينه لا تطرف، «مُقْنِعِي رُؤُسِهِمْ» مفسر بوجهین، احدهما: رافعی رؤسهم و هو قول ابن عباس. و الثّانی: ناکسی رؤسهم بلغة قریش. و الاول اکثر یروی انهم لا یزالون یرفعون رؤسهم ینظرون الى ما یأتی من عند الله عزّ و جلّ، «لَا یَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ» ای بقیّت عیونهم شاخصه من الخوف فلا تطرف. قال الحسن: وجوه النَّاسِ یوم القیامة الى السّماء لا ینظر احد الى احد، «وَأَفْقِدَتْهُمْ هَوَاءً» ای خالية من کلّ شیء لا تعقل شیئا من شدة الخوف. و قيل قلوبهم خالية عن العقول ممّا ذهلوا من الفزع «وَأُنْذِرِ النَّاسَ» ای اندر یا محمد کفار مکّه و غیرهم، «یَوْمَ یَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ» یعنی یوم القیامة. و قيل یوم الموت و هو مفعول به، ای خوفهم بالیوم الذی یأتیهم فيه العذاب، «فَقِیْقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا» ای اصرّوا على الکفر، «رَبَّنَا أَخْرِنَا» ای اخر العذاب عنا و ردنا الى الدّنیا و من حمل الیوم على یوم الموت قال یسئلون ان يؤخرهم فلا یمیتهم فی الوقت و یقیبهم، «إِلَى أَجَلٍ» یؤمنون فيه و معنی «قَرِيبٍ» مقدار ما نجیب دعوتک و هو الاسلام، «وَلَا تَنْبَغِ

الرُّسُلُ» على دینهم فذلك زمان قليل می‌گوید کافران روز مرگ زمان خواهند، گویند بار خدایا ما را زمان ده و مرگ ما با پس دار چندانکه دعوت پیغامبران را اجابت کنیم و مسلمان شویم باین زمان اندک و هنگام قریب، یعنی آنچه ما می‌خواهیم از عمر اندکی است. و اگر گوئیم «يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ» روز قیامتست معنی آنست که کافران روز قیامت چون عذاب بینند گویند بار خدایا ما را با دنیا فرست هنگامی نزدیک یعنی که عمر دنیا اندکست و از دنیا بیرون آمدن نزدیک، تا اجابت دعوت کنیم و بر پی رسولان رویم، ایشان را جواب دهند و گویند: «أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ» نه شما در دنیا سوگندان خوردید که شما را از مرگی بزندگانی گشتن نیست؟ و این آنست که الله گفت: «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ».

قال المبرد تم الكلام عند قوله: «أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ» یعنی قوله: «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ» ثم استأنف فقال: «مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ» ای لا تزولون عما انتم عليه و لا تجابون الی ما تريدون.

«وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» بالكفر و المعاصی، ای نزلتم فی الدنیا منازل الکفار قوم نوح و عاد و ثمود و غیرهم، «وَتَبَيَّنَ لَكُمْ» ای ظهر لكم، «كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ» فلم تنزجروا، «وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ» فی القرآن فلم تعتبروا. و قيل شاهدتم فی منازلهم آثار ما نزل بهم فأنها باقية، «وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ» ان من فعل فعلهم فحكمه فی حلول العذاب حكمهم.

«وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ» ای دبر الامم الخالية تدبیرهم كما دبر قومك و كفروا برسلهم كما كفروا بك و جهدوا للخلود جهدهم می‌گوید: اَمْتِهای پیشین که گذشتند و جهان‌داران که بودند به پیغامبران و رسولان خویش کافر شدند و سازهای بد ساختند در کار پیغامبران و ایداء ایشان هم چنان که مشرکان مکه بتو کافر می‌شوند و در قتل و نفی تو سازهای بد می‌سازند، «وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ» ای هو ثابت عنده لیوم الجزاء غیر خاف علیه، و آن ساز و مکر و کفر ایشان بنزدیک خدای تعالی ثابتست بر وی پوشیده نه می‌داند و می‌بیند تا روز جزا که ایشان

را جزاء آن دهد، «وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ» ای و ما کان مکرهم لیزول به امر النبی (صلي الله عليه وسلم) و امر دين الاسلام و ثبوتہ کثبوت الجبال الراسية لان الله عزّ و جلّ و وعد نبيّه عليه الصلاة و السلام اظهار دينه على كلّ الاديان فقال جلّ ذكره: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» معنی آنست که مکر ایشان اگر چند کوشند و سازند کوه را از جای نبرد و نه جنباند، یعنی کار دين اسلام و نبوت مصطفی همچون کوهست راسخ و ثابت، مکر ایشان و ساز و تدبیر و حیل ایشان در آن اثر نکند که ربّ العزّه وعده داد که این دين اسلام بر همه دينها غالب بود و مصطفی را و مؤمنانرا بر دشمن ظفر و نصرت بود و دليل برین قول آنست که بر عقب گفت: «فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ».

قرأ الکسائي لتزول بفتح اللام الاولى و ضمّ الثانية و المعنى: و ان کان مکرهم يبلغ فى الكيد الى ازالة الجبال فانّ الله عزّ و جلّ ينصر دينه و مکرهم عنده لا يخفى عليه میگوید اگر کید و مکر ایشان از عظیمی که بود بجایی رسد که کوه از جای ببرد ایشان در آن سود نکنند و بکار نیاید ایشان را، قومی گفتند: این مکر نمرود است که کوه از آن مکر وی بجنبد.

و بیان این قصّه آنست که علی بن ابی طالب (عليه السلام) و جماعتی گفتند که نمرود جبّار گفت اگر ابراهیم میگوید حقست و راست پس من ننشینم تا آن گه که بدانم که در آسمان کیست و چیست؟! بفرمود تا چهار بچه کرکس را بگوشت پیروردند تا بزرگ شدند، آن گه تابوتی ساخت و خود با دیگری در آن نشست و تابوت در پایهای نسور بست و بالای تابوت عصائی فرو زد بر سر آن پاره‌ای گوشت آویخته آن گه ایشان را فرا گذاشت تا بر پریدند بطمع آن گوشت، و آن تابوت را دو در ساخته بود یکی سوی بالا و یکی سوی زیر، چون نیک بر هوا پرواز کرده بودند نمرود صاحب خویش را گفت: افتح الباب الاعلى و انظر الى السماء هل قربنا منها این در که سوی بالاست بگشای تا خود کجا رسیدیم؟ در بگشاد آسمان را بهیئۀ خود دید چنانک بود، آن گه گفت: افتح الباب الاسفل فانظر الى الارض كيف تراها آن

در که سوی زمین است بگشای تا خود چونست؟ بگشاد و گفت زمین را همچون میان دریا می‌بینم و کوه‌ها چون دخان، درها فرو افکندند تا از آن برتر پریدند، باز دیگر باره بفرمود تا در بگشاد بنگرست، آسمان هم چنان بهیئة خود دید و در زیر نگرست گفت از زمین سیاهی می‌بینم هیچ آثار و اطلال پیدا نه، و آن گه از بالا ندا آمد: اَيُّهَا الطَّاعِيَةُ اَتَيْتِ تَرِيدَ اَيِّ كَمْرَاهِ بِي حَاصِلٍ چَه مِخَوَاهِي وَ كَجَا مِي رُوي؟ عكرمه گوید آن غلام که با وی بود تیر و کمان داشت يَك تير سوی هوا انداخت ماهی از آن دریا که بر هواست تن خویش فدا کرد، درخواست تا آن تیر بخون وی آلوده کنند، آن تیر آلوده بخون آن ماهی بتابوت باز آمد، نمرود گفت: كَفَيْتِ شَغْلَ اِلَهِ السَّمَاءِ، پس فرمود آن غلام خویش را تا آن عصا از سوی هوا با سوی زیرین گردانید تا آن مرغان بطمع گوشت قصد زیر کردند و تابوت بزمین باز آوردند، این بود تدبیر و مکر نمرود و کوه‌های زمین از پریدن آن مرغان و بردن و آوردن آن تابوت پنداشتند که فزع قیامت و رستاخیزست از جای خود بجنبیدند، اینست که رَبِّ الْعَالَمِينَ گفت: «وَ اِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ». آن مکر و کید و تدبیر مشرکان اگر چند بتدبیر و مکر نمرود رسد که از آن کوه‌ها بجنبد، ایشان را سود ندارد و بکار نیاید.

«فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ» یا مُحَمَّد، «مُخْلَفَ وَعْدِهِ رُسُلُهُ» ما وَعَدَهُم مِنَ النَّصْرِ وَ الْفَتْحِ لَاوَلِيَّائِهِ وَ الْهَلَاكِ لَاَعْدَائِهِ، «اِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ» منیع، «ذُو انتِقَامٍ» من الکفار یجازیهما بما کان سیّئاتهم.

«يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ» العامل فی یوم، قوله: «ذُو انتِقَامٍ» ای هو ذو انتقام فی ذلك الیوم، «تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ» مفسران اینجا دو قول گفته‌اند: یکی آنست که این تبدیل تغییر صورتست نه تبدیل عین جوهر، زمین و دأب زمین همان است، امّا صورت و صفت وی بگردد که این نشیب و فراز و کوه و دریا و انهار و اشجار همه بردارند تا زمینی شود ملساء، هامونی يَك رنگ: «قَاعاً صَفْصَفاً لَا تَرَى فِيهَا عِوَجاً وَ لَا أَمْتاً» و همچنین جوهر آسمان بر جای بود امّا صفت وی بگردد که ستارگان فرو ریزند و آفتاب و ماه را روشنایی ببرند، گهی چون دردی زیت بود چنانك گفت: «يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ». گهی گلگون

و سرخ رنگ شکافته چنانک گفت: «فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ». قول دیگر آنست که این تبدیل عین است نه تبدیل صورت، این زمین و آسمان که هست عین آن بردارند و زمینی و آسمانی دیگر بجای آن نهند.

ابن مسعود گفت و جماعتی مفسران: تبدل ارضا بیضاء کأنها فضة لم یسفک فیها دم و لم تعمل علیها خطیئة. سعید جبیر گفت و محمد بن کعب: هی ارض من خبز یعنی تبدل خبزة بیضاء یأکل منها المؤمنون من تحت اقدامهم، و فی ذلك ما روى ابو سعید الخدری عن النبی (صلي الله علیه وسلم) قال: تكون الارض يوم القيامة خبزة واحدة یکفاه الجبار بیده کما یکفاه احدکم خبزته فی السفرة نزل لاهل الجنة.

و قيل تبدل الارض نارا فتصیر الارض کلها نارا و الجنة من وراءها یرى کواعبها و اکوابها، و قال کعب تصیر السماوات جنانا و یصیر مکان البحر النار. و قيل تبدل السماوات طیها من قوله: «يَوْمَ تَطْوِي السَّمَاءَ» و قيل تبدل الارض جهنم و السماوات جنانا. و عن عائشة قالت سألت رسول الله (صلي الله علیه وسلم) این يكون الناس حين تبدل الارض؟ فقال علی الصراط، و یروی علی جسر جهنم، و یروی اضیاف الله، «وَبَرَزُوا» ای خرجوا من قبورهم، «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» لمحاسبته ایاهم و مجازاته علی اعمالهم.

روی انس بن مالک: قال نزل جبرئیل علی محمد (صلي الله علیه وسلم) و هو یتلوا هذه الآية: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاوَاتُ»، فقال محمد (صلي الله علیه وسلم) یا جبرئیل و این يكون الناس يوم القيامة، قال یا محمد علی ارض بیضاء لم یعمل علیها ذنب قط، فاذا زفرت جهنم تتعلق الملائكة بالعرش کل ینادی لا اسألك الا نفسی، «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ». تنوب من مخافة جهنم یا محمد و یجاء بجهنم يوم القيامة تزف زفا علیها سبعون الف زمام علی کل زمام سبعون الف ملک حتی توقف بین یدی الله عزّ و جلّ، فیقال لها یا جهنم تکلمی، قال تقول جهنم لا اله الا انت و عزّتک و عظمتک لانتقمنّ اليوم ممّن اکل رزقک و عبد غیرک لا یجاوزنی الا من عنده جوازه، قال محمد (صلي الله علیه وسلم) یا جبرئیل و ما الجواز يوم القيامة؟ قال

ابشر ابشر يا محمد فإِنَّ امَّتَكَ على الجواز، الا من شهد ان لا اله الا الله
ثابتا جاز من جسر جهنم، قال فقال محمد (صلي الله عليه وسلم): الحمد
لله الذى لهم امّتى شهادة ان لا اله الا الله.

«وَوَ تَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ» و ترى يا محمد الكفار يوم القيامة،
«مُقَرَّنِينَ» مشدودين فى القرن و هو الحبل. و قيل قرنوا فى القيود و
الاغلال، من قرنت الشيء بالشيء اى ضمّمته فيقرن الكافر مع الكافر.
و قيل يقرن الكافر مع شيطانه. و قيل يجعل كلّ واحد مع قرينه، «فى
الأصْفَادِ» جمع صَفَد و هو الغلّ. و قيل القيد و كلّ ما صَفَد به الانسان
اى شَدَّ.

«سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطَرَانٍ» اى لباسهم من القطران الذى يطلى به الإبل و
هو منتن الرّيح تسرع اليه النّار. و قيل القطران ما يتحلّب من شجر
الأبهل و هو اقبل الاشياء اشتعالا و لو اراد الله جلّ و عزّ المبالغة فى
احراقهم بغير نار و بغير قطران لقدر على ذلك و لكنّه عذب بما يعقل
العباد العذاب من جهته و حذرهم ما يعرفون حقيقته، و قرئ من قطر
آن و القطر النّحاس المذاب و الآنى الذى بلغ الغاية فى الحرارة، «وَوَ
تَغْشَى وُجُوهُهُمُ النَّارُ» تعلوها فتلفحها فلا يطيقون ردّها.

«لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ» يجزى وفق اعمالهم، ان خيرا فخييرا و
ان شرا فشرا، «إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» يحاسب جميع العباد فى اسرع
من لمح البصر.

«هذا» اى هذا القرآن، «بَلَاغٌ لِلنَّاسِ» ابلغ الله به اليهم فى الحجّة عليهم.
و قيل البلاغ الكفاية، من قوله: «إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا» اى هو كاف فى
انذار النّاس، «وَوَ لِيُنْذِرُوا بِهِ» قيل الواو زائدة و التقدير لينذروا به. و قيل
هو محمول على المعنى اى هذا القرآن بلاغ فيه كفاية للنّاس ليتعظوا به
و لينذروا به. و قيل هو عطف على اول السورة اى انزلنا الكتاب
لتخرج النّاس و لتنذرهم انت يا محمد، «وَوَ لِيَعْلَمُوا» بما ذكر فيه من
الحجج، «أَتَمَّا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ» لا شريك معه و لا معين، «وَوَ لِيَذْكُرَ» اى و
ليتعضّ، «أُولُوا الْأَلْبَابِ» اهل اللّب و العقل و البصائر.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا» ابراهيم (عليه السلام) درین آیت از حق دو چیز خواست: یکی امن مکه از استیلاء دشمن، دیگر امن دل از غلبه سلطان هوا، گفت بار خدایا این شهر مکه را حرمی گردان ایمن که هیچ جبّاری را بر آن دست نبود و هیچ کس را درو ترس نبود، رب العالمین دعاء وی اجابت کرد و آن را حرمی ساخت مبارك و جای امن، چنانک گفت: «مَثَابَةٌ لِّلنَّاسِ وَ أَمْنًا» هرگز هیچ جبّاری را در آن دست نه و هر کس که شود در آن حرم از آدمی و غیر آدمی، از صید وحشی و مرغ هوایی او را بیم نه. و امن دل که خواست از روی اشارت آنست که گفت: «وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ»، هر چه ترا از حق باز دارد آن صنم تو است و هر چه دلت بدان گراید و نگردد جز از حق آن هواء تو است، و ربّ العزّه میگوید: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاءً».

- یکی را مالی و تجارتی در پیش،
- یکی را زن و فرزند در پیش،
- یکی را جاه و حشمت در پیش،
- یکی در بند حرمت پارسایی و خویشتن داری بمانده و از آنجا قدم بر نگرفته،
- یکی طاعت و عبادت قبله خود ساخته و نگرستن بدان و تکیه بر آن حجاب راه وی گشته،
- و ربّ العالمین میگوید: «وَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

ای شما که مؤمنانید، اگر می‌خواهید که دلهاتان حرم نظر خود گردانم و از حجاب قطعیت ایمن دارم، یکبارگی روی بما نهید و از همه بر

گردید، يك بار با راه خود می‌خواند بزبان صنایع تحقیق آشنایی را، يك بار با خود می‌خواند بزبان كشف تأکید دوستی را، می‌گوید: یکبارگی با وی پردازید از خود شناخت حقّ وی را، چشم فرا کنید از طاعت خود دیدار منتّ وی را، باز رهید از هستی خود چشیدن دوستی وی را، این بود که ابراهیم می‌خواست بآنچ گفت: «اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ».

جعفر صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیت گفت: لا تردنی الی مشاهدة الخلّة و لا ترد اولادی الی مشاهدة النبوة
بار خدایا مرا خلّت دادی، دیده من از دیدن آن بگردان تا نه از خود بینم.
و فرزندان مرا نبوت دادی، ایشان را بسته فعل خود و دیدن خود مگردان.

ابن عطاء گفت ابراهیم را فرمود که خانه کعبه را بناز ساز، ابراهیم آن بنا را چنانک فرمود ساخت و تمام کرد، آن گه گفت: «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا» بار خدایا بپذیر از ما آنچ کردیم، عتاب آمد از حق که: امرتک ببناء البيت و مننت علیک به و وفقتک له الا تستحیی ان تمنّ و تقول تقبل منّا فنسیت منّتی علیک و ذكرت فعلک و منّتک، از ابراهیم ملاحظه‌ای رفت بآن کرده خویش تا می‌گفت: «تَقَبَّلْ مِنَّا»
فرمان آمد که ای ابراهیم فعل خود و منتّ خود می‌بینی در آنچ کردی و نمی‌دانی که آن توفیق ما بود و منتّ ما بود و تخصیص ما بود، ابراهیم (علیه السلام) از سیاست این عتاب دعا کرد، گفت: «اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ» بار خدایا دیدن فعل خود و نسبت با خود در راه خلّت ما و نبوت فرزندان صنم است که راه بر ما می‌زند، بلطف خود این صنم از راه ما بردار و هستی ما از پیش بردار و هم چنان منتّ خود بر ما می‌دار.

و گفته‌اند ابراهیم رونده‌ای بکمال بود، اما از حدّ تلوین بهیئة تمکین

هنوز نرسیده بود، میان لطف حق و فقر نفس خود مانده بود، چون با لطف حق نگرستی میدان فضل فراخ دیدی، بزبان بسط در حالت انس گفتی: «وَ اغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ»، باز بفقر نفس خود نگرستی عرصه‌ای تنگ دیدی و عقبه‌ای خطرناک، بزبان قبض در حالت خوف گفتی: «وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ»، اینست قاعده خوف و رجا اهل شریعت را و قبض و بسط اهل حقیقت را.

«رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ»
عالمیان را باین آیت طریق توکل و ترك اعتماد بر اسباب در آموخت و باز نمود که خود را در ظلّ عنایت حق داشتن اولیتر از ظل نعمت وی بر خود خواستن که در همه حال نعمت تبع عنایتست.

حکایت کنند از سلطان محمود که وقتی لشگریان خود را می‌نواخت و هر کسی را خلعتی همی‌داد و مقصود وی همه آن بود که تا ایاز خاص آرزویی کند و خلعتی خواهد، ایاز هم چنان کمر بسته و بخدمت بحرمت ایستاده و زبان معارضه بریده و همت از آن اجناس اموال پرداخته «1»، محمود گفت: ای غلام ازین مال و نعمت ترا خود آرزویی نبود؟ ایاز خدمت کرد و تواضع نمود گفت: «چون تو هستی همه جهان آن منست.» شب معراج هر چه خزاین نعمت بود فرا پیش مصطفی (صلي الله عليه وسلم) نهادند و فرادیس اعلی و جنّات مأوی را درها باز نهادند که تا سید از آن چیزی خواهد و آرزویی کند، سید (صلي الله عليه وسلم) بگوشه چشم بهیچ باز ننگرست، از جناب کرم ندا آمد که: «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَى».

| | |
|----------------------|---------------------------|
| يك تير ترا سوی نشانه | تا دل ز علایقت یگانه نشود |
| نشود | تا هر دو جهانت از میانه |
| بسلامت بکرانه | نشود |
| نشود | |

... «فَاجْعَلْ أَفْنَدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ»

قال ابن عطاء: من انقطع عن الخلق بالكلية صرف الله اليه وجوه الخلق و جعل مودته في صدورهم و محبته في قلوبهم. و ذلك من دعاء الخليل عليه السلام لما انقطع باهله عن الخلق و الارقاق و الاسباب دعا لهم فقال: «فَاجْعَلْ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ». هر که یکبارگی با خدمت حق پردازد، عالمان دل با محبت وی پردازند از برکت دعاء خلیل و بیان اجابت این دعا آنست که الله گفت جَلِّ جلاله: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا»

این دوستی اول از حق در پیوند آن گه بخلق سرایت کند، يك ذره جمال محبت ازلی در دیده موسی کلیم (علیه السلام) نهادند که: «وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي» تا فرعون جان و دل و دیده خود بر شاهد آن ذره همی فشاند، شب تا روز جز این کار نداشتی که بدست خویش گهواره موسی می جنبانیدی.

و در خبر می آید که هر آن بنده ای که سحرگاه بر خیزد و طهارتی بیارد و دو رکعت نماز کند، جبار عالم محبت وی بآب افکند و با چشمه های دنیا بیامیزد تا هر که از آن آب بمقدار يك قطره می خورد، دوستی آن بنده بحکم عنایت و محبت ازلی در دل وی پیدا می شود.

«وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ»

قال احمد بن خضرويه: لو اذن لي في الشفاعة ما بدأت الا بظالمي، و لا اغتتم سفرا الا يكون فيه معي من يوديني و يظلمني شوقا مني لتعرفه الله للمظلومين.

يقول تعالى: «لَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ» آن ساعت که مظلوم از دست ظالم برنج آید و از درد دل و سوز جگر بحق نالد، از آن ناله و سوز وی زلزله در طبقات آسمان افتد و مقربان در غلغل آیند، و آن دعاء مظلوم بر مثال شرارات آتش سوی هوا بر شود و تا بحضرت عزت ذو الجلال هیچیز آن را حجاب نکند و رب العالمین

گوید: «و عزّتی لانصرنّک و لو بعد حین.»

مصطفی (صلي الله عليه وسلم) گفت: «ایاک و دعوة المظلوم و لو کان کافرا فانه ليس لها دون الله حجاب»
دعاء مظلوم کافر را چنین می‌گوید، دعاء مظلوم مسلمان متعبد خود چون بود؟!.

یکی از بزرگان دین حکایت کند که مردی را دیدم در طواف می‌گفت: «من رأی فلا یظلم احدا»، هر که مرا ببیند و حال من باز داند تا بر کس ظلم نکند و ستمکار نبود، گفتم ای جوانمرد در چنین جایگاه مثل این سخن نگویند که ذکر و ثنا و دعا گویند،

گفت اگر قصّه و سرگذشت خود با تو بگویم مرا معذور داری: مردی بودم از متنعمان بصره، روزگار بغفلت و بیهوده بسر آورده و نفس خود بر پی هوا و شهوت داشتم، ناکردنی در شرع می‌کردم و کردنی فرو می‌گذاشتم، بجهل و ظلم سر در نهاده و از بطش و قهر حق نا آگاه بوده، تا روزی بر کنار شط بر صیادی رسیدم که ماهی بزرگ صید کرده بود، آن ماهی بقهر و ظلم از وی بستدم و از سوز دل و دعای وی نیندیشیدم، چون بخانه باز آمدم آن ماهی بریان کردم و خوردم، ناگاه کف دست من سیاه شد، طبیب را خواندم تا معالجت کند، طبیب گفت اگر این کف دست از خود جدا نکنی سرایت کند و هلاک تن تو در آن بود، کف از خود جدا کردم بالای کف تا ببازو سیاه شد، آن نیز از خود جدا کردم هنوز می‌افزود، آخر از سر آن درد و رنج در خواب شدم، گوینده‌ای بانگ بر من زد که: «الحق الصیّاد و الا هلاک بدنک کله»، گفت از خواب در آمدم، مرا در محفّه‌ای نشانند و بکنار شط بردند همانجای که صیّاد را دیده بودم، بپای وی در افتادم و عذر همی‌خواستم، صیّاد چون مرا چنان دید گفت: بردارید او را که این نه کرده منست و نه گشایش این بند بدست منست، مرا برداشتند و بمحلتی دیگر بردند، عریشی را دیدم از چوب و برگ خرما فراهم نهاده و در درون آن دخترکی بود بحدّ پانزده ساله در نماز ایستاده، چون مرا بدید

نماز خود کوتاه کرد تا سلام باز داد، آن گه گفت: یا ابه مالک، أ لك حاجة؟ ای پدر ترا چه بوده و چه رسیده؟ پدر قصّه من با وی بگفت که این آن مرد است که دی بر ما ستم کرد و اکنون می بینی حال وی و رنج تن وی، آن دخترک روی سوی آسمان کرد و گفت: ”یا مولای ما عرفتك عجولا فكيف عجلت عليه بجاهی عليك الا رددت عليه ذراعه،“ فما استتمت كلامها حتى ردّ الله جلّ جلاله علی ذراعی.

«هذا بَلاغٌ لِلنَّاسِ» این آیت از جوامع قرآنست که مصطفی (صلي الله عليه وسلم) گفته: «اوتيت جوامع الكلم» و در قرآن ازین نمط بسیارست، هر آیتی از آن بجای کتابی است که اگر از آسمان بر این امت جز از آن نیامدی ایشان را در آن غناء وافی بودی و در دین ایشان را تمام بودی، نبینی درین يك آیت که چون جمع کرد در آن همه انواع علوم و ارکان دین و وجوه شریعت و انواع حکمت و ابواب حقیقت، هم قرآن را مدحست و هم شریعت را، هم وعظ را پیغامست و هم تهنیت را، هم رحمت را بسط است و هم حجت را،

- اوّل چه گفت: «هذا بَلاغٌ لِلنَّاسِ»، این ستایش قرآنست و تصدیق قصّه آن و برداشت قدر آن و تعظیم منت بدان و جهانیان را تهنیت بدان و باز نمودنست که از مردم در آن چیز نیست، آفریده و کرده نیست، بلکه بلاغت رسیده بمردمان، کلامی پاک و پیغامی درست از خدای جهان،
- «وَلِيُنذِرُوا بِهِ» درین کلمت باز الزام حجتست بر دشمنان و بناء همه تهدید هاست که در قرآن و همه حدّها که در گردن سلطان و همه نهی منکرها که واجبست بر مؤمنان،
- «وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ» این باز دلیلیست که ایمان سمعی است که توحید در بلاغ بست سمعی است، پیغام شنیدنی است. اهل سنت ازینجا گفتند دین ما مسموع است نه معقول، که ایمان را مسموع مایه است و عقل آن را پیرایه است. دیگر هر آیت که در قرآنست که در آن ذکر نامی است از نامهای الله یا صفتی از صفتهای وی یا اشارتی فرا ذات وی یا کلمه ای

از مدح وی و هر چه در عالم پیداست از آیات و رایات قدرت وی، صنایع و عجایب فطرت وی آن همه در تحت این شود که:

- «وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ» پس این کلمه خزینه ایست علم توحید را و قاعده ایست اصول دین را،
- آن گه گفت: «وَلِيَذْكُرُوا الْأَلْبَابَ» تا پند گیرند عاقلان و یادگار ستانند زیرك دِلان که زیرکان و هشیاران را بنزدیک الله مقدارست و نازیرك بر آفریدگار خوارست، همانست که جای دیگر گفت: «وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ». از الله او پند پذیرد که دل با وی دارد، از الله او شرم دارد که از نظر وی خبر دارد، با الله او گراید که حاجت خود بوی داند، بر الله مهر او نهد که وی را شناسد و نظر وی پیش چشم خویش دارد.

Prepared by Muhammad Umar Chand for easy on-line reading and research purposes